



فصل اول

«فعل و اقسام آن»

درسنامه (۱): ماضی، مضارع، امر



فعل از نظر زمان بر سه قسم است: ماضی، مضارع، امر.

فعل ماضی: فعلی است که بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند و از نشانه‌های آن پذیرفتن «تاء کشیده ساکن» (تاء ثانیث) یا «تاء فاعل» یعنی تاء مضموم یا مفتوح و یا مکسور است.

مثال: قرأت، کتبت، جلست، ضربت، ذهب

فعل مضارع: فعلی است که بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می‌کند و از نشانه‌های آن پذیرفتن «سین»، «سوف»، «لم» یا «لن» است.

مثال: یکتب، یحسن، سیقول، سوف یرجع، لم أنجح، لن تذهب

فعل مضارع امر

نشانه‌های فعل مضارع عبارتند از: «ی»، «ت»، «ا»، «و» و «ن» (حروف مضارعه / زوائد اربعه)

فعل مضارع در این موارد معنای حال دارد:

۱- وقتی با لام ابتدا شروع شود: ان الطالب لیکتب الدرس

۲- وقتی قبل از آن لیس بیاید: لست أحيك

۳- وقتی قبل از آن می بیاید: ما اعطیک ما طلبت

و در موارد زیر معنای آینده خواهد داشت:

۱- وقتی مفهوم طلب را در بر داشته باشد: یرحمک الله

۲- وقتی سَ / سوف به آن افزوده شود: سوف أذهب

۳- هنگامی که بعد از حروف ناصبه واقع شود: اریذ أن أکتب

فعل امر: فعلی است که بر طلب انجام کاری یا پدید آمدن حالتی دلالت می‌کند.

مثال: اضرِبْ، انصُرْ، افرَحْ

نکته ۱: هر کلمه‌ای که پیش از آن حرف «قَدْ» باشد، قطعاً فعل است.

مثال: قد ینجح، قد ضرب

- فعل از نظر شخص بر سه قسم است؛ غایب، مخاطب و متکلم. افعال غایب و مخاطب.

افعال غایب و مخاطب هر کدام دارای شش صیغه‌اند و هر کدام یا مذکرند یا مؤنث و هر یک از این دو نوع به نوبه‌ی خود یا مفردند یا مثنی و یا جمع و فقط متکلم دارای دو صیغه است؛ متکلم وحده و متکلم مع‌الغیر، بنابراین این افعال عربی دارای چهارده صیغه‌اند.

حالت‌های فاعل:

فاعل که همان انجام دهنده‌ی کار یا پدید آورنده‌ی حالت است، بر چند گونه است:

یا حضور ندارد که به آن «غایب» می‌گویند؛

مثال: او، آن‌ها.

یا حضور دارد که به آن «مخاطب» می‌گویند؛



فصل دوم

«اسم و اقسام آن»

درسنامه (۱): مذکر و مؤنث



اسم در زبان عربی بر دو نوع است: مذکر و مؤنث.

الف) مذکر: بر دو قسم است:

مذکر حقیقی: اسمی است، که بر جنس نر دلالت می‌کند یعنی اسم یا صفت مرد و یا حیوان نر است، مانند: جعفر، خالد، دیک، طالب، مؤمن.

مذکر مجازی: نام و صفت مرد یا حیوان نر نیست، اما در مورد آن قواعد اسم‌های مذکر به کار گرفته می‌شود، مانند: کتاب، قلم، شارع، حَجَر، سوق.

ب) مؤنث: مؤنث نیز اقسامی دارد:

مؤنث حقیقی: اسمی است، که بر جنس ماده دلالت می‌کند، یعنی نام یا صفت زن و یا حیوان ماده است، مانند: فاطمة، مریم، معلّمة، بقرة.

مؤنث مجازی: نام و صفت زن یا حیوان ماده نیست، اما در مورد آن قواعد اسم‌های مؤنث به کار گرفته می‌شود، مانند: حدیقة، مدرسة، غرفة، خضراء.

مؤنث معنوی: اسم مؤنثی است که علامت تأنیث ندارد، چنانچه این اسم بدون علامت بر جنس ماده دلالت کند، آن را معنوی حقیقی گویند، مانند: زینب،

مریم و چنانچه این اسم بدون علامت بر جنس ماده دلالت نکند، به آن معنوی مجازی گویند، مانند: أرض، شمس.

اسم‌های زیر مؤنث معنوی به شمار می‌آیند:

۱- برخی از اسم‌های علم مؤنث: مریم، زینب، سعاد، دعد.

۲- اسم‌های مختص مؤنث: أخت، أم.

۳- اعضای زوج بدن: عین، أذن، ید، رجل، ساق.

۴- اسامی شهرها و کشورها و قبایل: ایران، طهران، إصفهان، دمشق، قریش.

به جز: لبنان، السودان، العراق و...

۵- اسم‌هایی که ضابطه‌ی خاصی ندارند و بیشتر سماعی‌اند: نار، جهنم، حرب، نفس، روح، أرض.

مؤنث لفظی: اسمی است مذکر که در آخر آن علامت تأنیث دارد، مانند: حمزة، زکریاء.

۱- علامات تأنیث

اسم مؤنث سه علامت دارد:

۱- تاء گرد (تاء مربوطه) یا تاء زایدۀ (ة) که در انتهای اسم مؤنث می‌آید، مانند: معلّمة، طالبة، فاطمة.

۲- الف ممدوده یا کشیده (اء) مانند: زهراء، بیضاء، حسناء.

۳- الف مقصورة (ا، ی) مانند: کبری، صغری، رضا، دنیا.

نکته ۱: باید توجه داشت که الف ممدوده و الف مقصورة اگر زائد باشند و جزو حروف اصلی کلمه نباشند نشانه اسم مؤنث هستند، در غیر این صورت

علامت تأنیث به شمار نمی‌آیند، مانند: «ماء، رجاء، بقاء، فتی».

شش صفت در مذکر و مؤنث به طور یکسان آورده می‌شوند:

۱- وزن فَعَالَة، مانند: «رَجُلٌ عَلَامَةٌ و اِمْرَاةٌ عَلَامَةٌ».

۲- وزن مِفْعَال، مانند: «رَجُلٌ مِفْعَالٌ و اِمْرَاةٌ مِفْعَالٌ».

۳- وزن مِفْعِيل، مانند: «رَجُلٌ مِعْطِيرٌ و اِمْرَاةٌ مِعْطِيرٌ».

۴- وزن فُعْلَة، مانند: «رَجُلٌ ضَحْكَةٌ و اِمْرَاةٌ ضَحْكَةٌ».

۵- وزن فَعُول به معنای فاعل و فَعِيل به معنای مفعول، مانند: «رَجُلٌ صَبُورٌ و اِمْرَاةٌ صَبُورٌ»، «رَجُلٌ قَتِيلٌ و اِمْرَاةٌ قَتِيلٌ».



۲- مقصور، ممدود، منقوص، صحیح الآخر

اسم مقصور

مقصور: اسمی است که در آخر آن الف کوتاه باشد، مانند: غصا، فُتی.

اسم مقصور از نظر وزن بر دو گونه است:

۱- وزن‌های مشهور.

۲- وزن‌های کمیاب.

وزن‌های مشهور اسم مقصور عبارت‌اند از:

۱- فُعَلَى: شُعْبَى.

۲- فُعَلَى: بُهْمَى، حُبَلَى.

۳- فُعَلَى: بَرَدَى.

۴- فُعَلَى: دَعْوَى.

۵- فُعَلَى: حُبَارَى.

۶- فُعَلَى: ذِكْرَى.

اسم ممدود: اسمی است که به الف ممدوده (اء) ختم شده باشد، مانند: زهراء، بیضاء، خضراء.

اسم منقوص: اسمی است که به یاء ما قبل مکسور (ِی) ختم شده باشد، مانند: القاضی، الراعی، اللیالی.

اسم صحیح الآخر: اسمی که به هیچ یک از حروف بالا منتهی نشده باشد، مانند: زهرة، سعید، حسین.

نکته ۲: اسم مقصور هیچ یک از حرکات ضمّه، فتحه و کسره را نمی‌گیرد و اعراب آن تقدیری است، مانند:

جاء مصطفی، رأیتُ مصطفی، مررتُ بمصطفی	فاعل و مفعول به و	مررتُ بمصطفی
مرفوع	منصوب	مجرور به
تقدیراً	تقدیراً	تقدیراً

اسم منقوص نیز فقط فتحه را می‌گیرد، یعنی رفع و جرّ آن تقدیری است، مانند:

جاء القاضي، رأیتُ القاضي، مررتُ بالقاضي	فاعل و مرفوع و مفعول به و	مررتُ بالقاضي
تقدیراً	منصوب به فتحه	مجرور به حرف جرّ
تقدیراً	تقدیراً	تقدیراً

نکته ۳: همزه‌ی اسم ممدود در صورتی که زاید و علامت تأنیث باشد، در حکم غیرمنصرف است، یعنی در حالت جرّ کسره را نمی‌گیرد، مانند:

سَلِّمْتُ عَلِيَّ زَهْرَاءَ

۳- اسم علم

اسم علم یا اسم خاص، اسمی است، که بر شخص یا یک چیز معین یا مکان معلومی دلالت می‌کند، مانند: محمد، مکه، ایران، مریم.

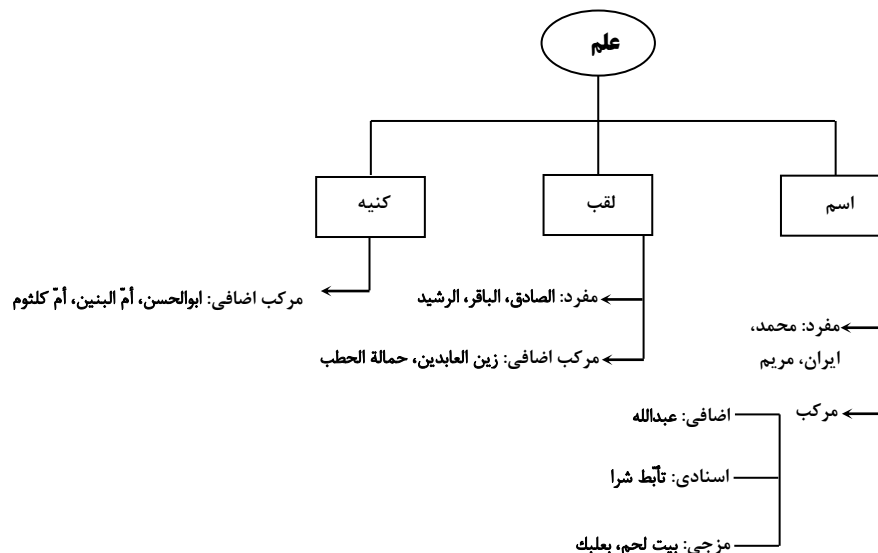
اقسام علم:

اسم‌های علم به اعتبار دلالت یا عدم دلالت بر یک معنی و وصف زاید بر علیّت بر سه قسم‌اند:

علم اسم، علم لقب، علم کنیه.

علم اسم و علم لقب به اعتبار لفظ، هریک به دو شکل مفرد و مرکب می‌آیند، که مرکب به نوبه‌ی خود «اضافی» یا «اسنادی» و یا «مزجی» است، اما «علم

کنیه» فقط به صورت مرکب اضافی است.



* **علم اسم:** بر شخص یا شیء معین و واحد و با شکل خاص و اوصاف محسوس که وی را از دیگری جدا می‌کند، دلالت می‌کند، مانند: خالد، سلیم، مکه، بیروت.



فصل سوم

«تصریف اسم»

درسنامه (۱): جامد و مشتق



جامد: اسمی است که از دیگری گرفته شده است، یعنی اصلی ندارد که به آن بازگردد و به آن نسبت داده شود. بلکه به همان صورت موجود وضع شده است، مانند: رجل، آسد، قلم و...

جامد بر دو قسم است:

۱- ذات (جامد غیر مصدر): دالّ بر ذات محسوس است و در حوزه‌ی محسوسات قرار می‌گیرد. مانند: قلم، شمس، کتاب، رجل.

۲- معنی (جامد مصدر): دالّ بر امری عقلی است و جز با عقل درک نمی‌شود و در دایره‌ی محسوسات قرار نمی‌گیرد، مانند: علم، صبر، شوق، إکرام، استخراج، إنقلاب.

مشتق: اسمی است که از دیگری گرفته شده است. یعنی اصلی دارد که به آن بازمی‌گردد و به آن نسبت داده می‌شود، مانند: عالم، معلوم، علیم، علامه که از «علم» (اسم معنی) گرفته شده‌اند.

مشتقات بر هشت قسم است:

۱- اسم فاعل: کلمه‌ای است که برکننده‌ی کار و یا بر دارنده‌ی حالت دلالت می‌کند، مانند: کاتب، عالم.

۲- اسم مفعول: کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کسی یا چیزی، که فعل بر آن واقع شده است، مانند: مظلوم، مکتوب.

۳، ۴- اسم مکان و اسم زمان: اسم مکان بر محل انجام کار و اسم زمان بر وقت انجام کار دلالت دارند.

۵- صیغه مبالغه: اسمی است که بر بسیار کننده‌ی کار، یا بر بسیار دارنده‌ی صفتی دلالت می‌کند، مانند: رزاق، سمیع.

۶- صفت مشبّهة: کلماتی مانند «ضارب، شجاع، مضروب، کاتب» همه دلالت بر یک صفت می‌کنند، ولی برخی از این صفات مثل «ضارب و مضروب» حدوث و زوال دارند (دائمی نیستند). در حالی که صفاتی مثل «شجاعت و عفت» در موصوف خود ثابت هستند و زوال‌پذیر نیستند، به صفات دسته‌ی دوم اصطلاحاً «صفت مشبّهة» گویند.

۷- اسم تفضیل: چنانچه بخواهیم میان دو موصوف، در ارتباط با موضوعی چون، شجاعت، علم، قدرت و ... مقایسه‌ای انجام دهیم، به گونه‌ای که یکی را برتر نشان دهیم، صیغه‌ای به نام اُفعل تفضیل را به کار می‌بریم، بنابراین اسم تفضیل برای برتری کسی یا چیزی بر دیگری دلالت می‌کند و در مذکر - اغلب - بر وزن «أفعل» و در مؤنث بر وزن «فُعَلَى» می‌آید، مشروط بر این که قابلیت کم و زیاد شدن را دارا باشد و از رنگ‌ها و عیب‌ها نباشد، مانند: اکبر، کبری.

۸- اسم آلت: نام ابزاری است که به وسیله‌ی آن کار انجام می‌گیرد و از ثلاثی مجرد و متعدی بر سه وزن آمده است:

۱- مِفْعَل: مِذْفَع، مِیْبَرَد ۲- مِفْعَلَة: مِکْنَسَة، مِروْحَة ۳- مِفْعَال: مِصْبَاح، مِفْتَاح.

اسم آلت غیر مشتق (جامد):

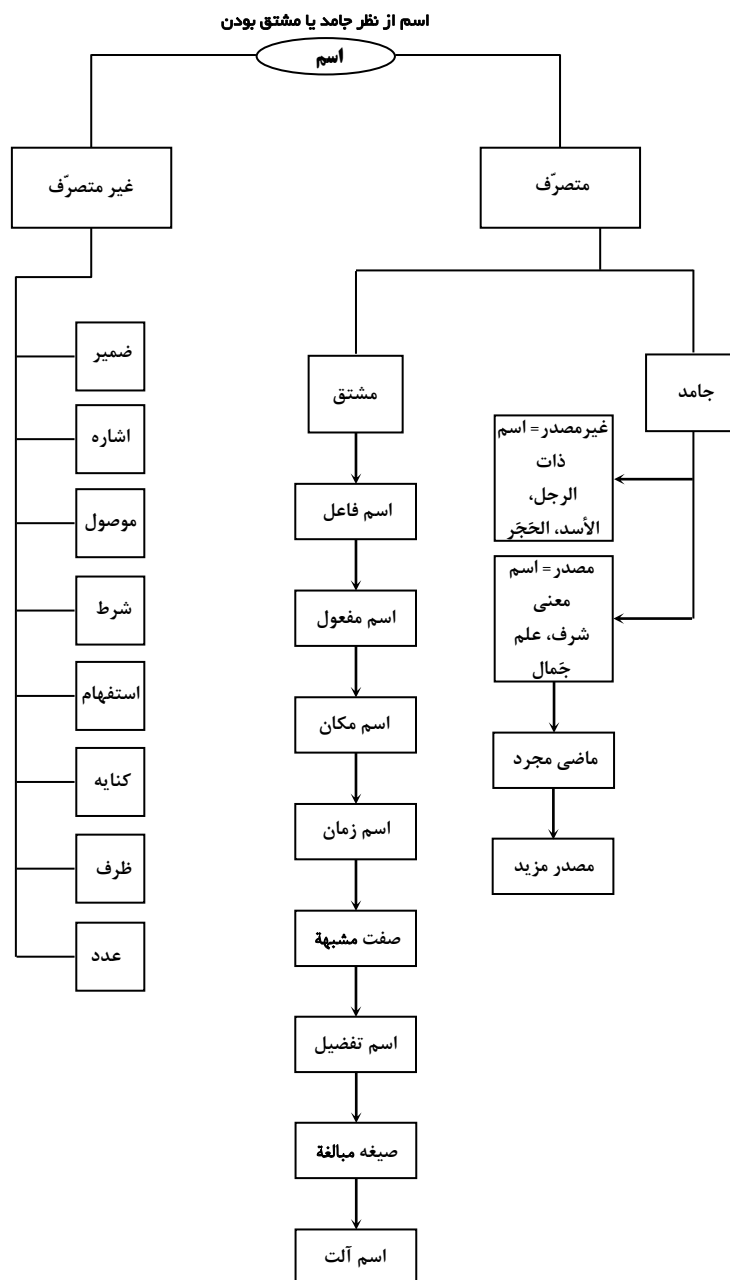
قاعده‌ی خاصی ندارد. مانند: جرس، سِکِّین، قَلَم، فَأَس

نکته ۱: در فعل ثلاثی مجرد، اسم فاعل بر وزن «فَاعِل» و اسم مفعول بر وزن «مَفْعُول» و اسم مکان و زمان بر وزن «مَفْعَل» با فتح عین و گاهی بر وزن «مَفْعِل» با کسر عین ساخته می‌شوند.

نکته ۲: در فعل غیر ثلاثی مجرد، اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مکان و زمان بر وزن فعل مضارع پس از تبدیل حرف مضارعه‌ی آن به میم مضموم می‌آیند، ولی حرف ما قبل آخر آن در اسم فاعل مکسور می‌آید: مُکْرِم، مُخْتَرِم و در سه اسم دیگر مفتوح می‌گردد: مُکْرَم، مُخْتَرَم.

نکته ۳: اسم مبالغه قیاسی نیست و از فعل ثلاثی مجرد و متعدی ساخته می‌شود و در اغلب بر یکی از وزن‌های: «فَعَالَة، فَعَال، مِفْعَال، فَعِيل، فَعِل، فَعُول، فَعِيل، فَعَلَة، مِفْعِيل» می‌آید و به آن «صیغه‌ی مبالغه» نیز گفته می‌شود.

نکته ۴: صفت مشبیه به جز در برخی از موارد، اوزان مُعین و قیاسی ندارد، زیرا بر اوزان بسیار و مختلفی می‌آید و از معنی آن تشخیص داده می‌شود، مانند: شریف، شجاع، سَید، شیخ. هم‌چنین اگر فعلی که از آن صفت مشبیه ساخته می‌شود بر مفهوم سبیری یا پُری یا مستی و نظایر آن دلالت کند، صفت مشبیه آن اغلب در مذکر بر وزن «فَعْلان» و در مؤنث بر وزن «فَعْلَى» می‌آید، مانند: «شَبْعَان، شَبْعَى»، «جَوْعَان، جَوْعَى».



مثال ۱: عین الصحیح فی اسم الفاعل من الأفعال التالیة: «استمرّ - استعاد - اختار»:

(۱) مستمرّ - مستعاد - مختار (۲) مستمرر - مستعید - مختیر (۳) مستمرّ - مستعید - مختار (۴) مستمرر - مستعاد - مختیر

پاسخ: گزینه «۳» در طریقه ساختن اسم فاعل از ثلاثی مزید، ابتدا حرف مضارع فعل را به میم مضموم تبدیل کرده و یک حرف به آخر مانده را کسره می‌دهیم. مانند یَسْتَمِرّ ← مُسْتَمِرّ و یَسْتَعِید ← مُسْتَعِید.

اما در کلمه «مختار» اولاً به صورت مُخْتَبِر درآمده است، پس یاء مکسور آن به خاطر فتحه قبل از آن به الف تبدیل شده است. پس گزینه صحیح گزینه ۳ است. در گزینه ۱ مستعاد نادرست است؛ چرا که آن اسم مفعول است.

در گزینه‌های ۲ و ۴ مختیر به عنوان اسم فاعل نادرست است. چون اسم فاعل و مفعول از «أختار یُختار» مختار می‌شود.



مدرسان شریف

فصل چهارم

«اعراب فعل مضارع»

درسنامه: مواضع رفع، نصب و جزم فعل مضارع



هرگاه فعل مضارع با هیچ یک از ادوات نصب یا جزم نیاید، مرفوع (با ضمه ظاهر یا مقدر یا بقای نون اعراب) می‌شود. مانند: لا یُخَشِی المومن و لا یدْعُو سِوَى اللّهِ، ینزلُ المطرُ و یتمرُّ الشجر. به عبارت دیگر هرگاه عوامل نصب یا جزم قبل از فعل مضارع بیاید، آن را منصوب یا فعل مضارع و مرفوع (علامت رفع ضمه مقدره) فعل مضارع (مرفوع به ضمه ظاهر) مجزوم می‌کند و هرگاه بعد از مضارع، نون تأکید بیاید آن را مبنی بر فتح می‌نماید و اگر نون جمع مؤنث بیاید فعل را مبنی بر سکون می‌کند. در غیر این صورت، حتماً فعل مضارع مرفوع خواهد بود. مثال برای مضارع منصوب و مجزوم و مبنی بر فتح و سکون به ترتیب عبارت است از:

لن یتکتب، لم یخرج، هل یدهبین، ترفعن

مضارع منصوب

فعل مضارع در صورتی که با یکی از ادوات زیر بیاید منصوب می‌گردد:

حروف ناصبه عبارتند از: أن - لن - إذن - کی - لکی - ل و لام تأکید و تعلیق، حتی، او، فاي سببیه، واو معیت و حروف عطفی که فعل مضارع را به مصدر عطف می‌کنند.

آن ← اریذُ أن أسافرَ غداً، و اللّهُ یریذُ أن یتوبَ علیکم
(مضارع منصوب به أن) (مضارع منصوب به أن)

علامت نصب (ـ) علامت نصب (ـ)

نکته ۱: هرگاه آن پس از فعلی که بر یقین دلالت می‌کند قرار گرفته باشد، نمی‌تواند فعل مضارع پس از خود را منصوب کند، بلکه آن در چنین حالتی در واقع آن (مخففه) از ثقیله (أن) خواهد بود و فعل مضارع در چنین حالتی مرفوع خواهد شد، مانند:

(علمتُ أن لا یتکتبُ التلمیذُ تکالیفه): (یقین داشتم که دانش‌آموز تکالیفش را نمی‌نویسد) این جمله در اصل این‌گونه بوده است «علمتُ أنه لا یتکتبُ» که در این حالت آن مخففه شده، و اسم آن (که ضمیر شأن محذوف (هو) می‌باشد) حذف شده است، در نتیجه هرگاه آن پس از افعالی غیر از یقین قرار گیرد فعل مضارع را منصوب می‌کند.

* بنابراین اگر حرف «أن» پس از ظن و حسب و فعل‌هایی که بر رجحان دلالت دارند، بیاید در اعراب فعل مضارع دو وجه جایز است.

۱- نصب ← ظننتُ أن یقومَ

۲- رفع ← بر این اساس که آن مخفف از آن باشد: ظننتُ أن یقومَ (أنه یقوم)

اگر میان آن و فعل حرف «لا» قرار گیرد، علامت نصب ارجحیت دارد. «أحسب الناسُ ألا یتروکوا» ← که میان فعل یتروکوا و آن (ان + لا ← ألا) حرف نفی لا قرار گرفته، بنابراین علامت نصب بهتر است هرچند رفع نیز صحیح است. «أحسب الناسُ ألا یتروکون»

* اگر میان فعل و حرف آن، حروف «سین، سوف و قد» فاصله بیندازید، رفع ارجحیت دارد:

ظننتُ أن قد تقومَ - ظننتُ أن ستقومَ - ظننتُ أن سوف تقومَ

* آن ناصبه به همراه صله خود (یعنی فعل مضارع پس از خود) قابل تأویل به مصدری است، که این مصدر معمول برای عامل قبل خود (که همان فعل غیر یقینی است) می‌باشد به عنوان مثال در عبارت:

أریذُ ان أکتبَ ← در این حالت آن و مابعد آن، یعنی (أن اکتب) در حکم مصدری است، که از باب مفعول بودن برای فعل اریذ منصوب شده است و جمله در اصل چنین است: «أریذُ الكتابة» (می‌خواهم بنویسم).

فعل غیر یقینی
مفعول به



لَنْ ← (هرگز، نه) که معنای فعل مضارع را به مستقبل منفی تبدیل می‌کند، مانند:

«لَنْ تَبْلُغَ الْمَجْدَ إِلَّا بَعْدَ التَّعَبِ» «لَنْ» بدون هیچ شرطی فعل مضارع را منصوب می‌کند.

(هرگز به بزرگی نخواهی رسید مگر پس از تحمل سختی).

إِذَنْ ← تنها با ۳ شرط فعل مضارع را منصوب می‌کند.

۱- در صدر جمله‌ی جوابیه باشد، مانند: إِذَنْ يَكْرُمُكَ زَيْدٌ (بنابراین اگر بنویسیم: زَيْدٌ إِذَنْ يَكْرُمُكَ ← فعل مرفوع می‌گردد)

۲- به فعل چسبیده باشد و هیچ چیز میان آن و فعل فاصله نیندازد. البته علمای نحو اجازه داده‌اند، که لای نافییه و قسم می‌تواند میان اذن و فعل فاصله ایجاد کند، اما در عین حال اِذَنْ عمل کند و فعل را منصوب سازد.

مانند: «و إِذَنْ لَا يَلْبِثُوا خَلْفَكَ»

قسم: إِذَنْ و اللهُ نَرْمِيهِمْ بِحَرْبٍ

قسم (و الله) میان اِذَنْ و فعل فاصله انداخته، اما فعل، علامت نصب گرفته است.

۳- در صورتی اِذَنْ فعل مضارع را منصوب می‌کند، که فعل آن مستقبل باشد نه حال، به عبارت دیگر اگر فعل پس از اِذَنْ بر حال دلالت کند، مرفوع می‌شود نه منصوب. مانند کسی که بگوید:

أَحْبَبُكَ الْآنَ (اکنون تو را دوست می‌دارم)

و در پاسخ بگوید: إِذَنْ أَطْنُكَ صَادِقًا ← که أَطْنُ در این جا واجب الرفع است، چون (الآن) حال است.

کی (لکی) (تا این که برای این که):

إِقْرَأْ دَرُوسَكَ لَكِي (کی) تَنْجِخْ (درس‌هایت را بخوان تا موفق شوی)

لام تعلیل ← أَسْرِعْ لِتُنْذِرَكَ الْقِطَارَ (عجله کن تا به قطار برسی)

* می‌توان به همراه لام تعلیل، آن ناصبه را نیز ظاهر کرد، که در این حالت آن ناصبه و فعل منصوب پس از آن محلاً مجرور برای لام تعلیل خواهند بود، مانند:

لَا تُكْثِرْ مِنَ الْأَكْلِ لِتَتَمَتَّعَ بِصِحَّةٍ كَامِلَةٍ (پر خوری مکن تا از سلامتی کامل برخوردار شوی)

می‌توان گفت: «لَا تُكْثِرْ مِنَ الْأَكْلِ لِأَنَّ تَتَمَتَّعَ»

* هرگاه لام تعلیل همراه با لای نفی بیاید، در این صورت باید آن ناصبه را همراه با آن آورد، تا از اجتماع دو حرف لام (پشت سر یکدیگر) پرهیز شود، مانند:

«كُنْ عَلَى حَذَرٍ لئَلَّا يَمْسُكَ الضَّرُّ» (محتاط باش تا به تو ضرر نرسد) که در اصل چنین بوده است: «لَأَنَّ لَا يَمْسُكَ» که نون در (أَنَّ) تبدیل به لام شده و در لام کلمه «لَا» ادغام گشته است.

لام تأکید: (لام جحد)

لام تأکید، لام جحد نیز نامیده می‌شود، زیرا پیوسته با جحد یعنی نفی همراه است، لازم به ذکر است، که هر لام تأکیدی لام جحد نیست، بلکه فقط آن لام تأکیدی، لام جحد است، که پس از کان منفی می‌آید و فقط بر سر فعل مضارع وارد می‌شود و آن را منصوب می‌کند، مانند:

«مَا كُنْتُ لِي وَافِقَكَ فِي الرَّأْيِ»، «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ» در جمله اول، کان به وسیله‌ی مای نافییه و در جمله دوم به وسیله لم جازمه، که معنای نفی می‌دهد، منفی شده است و در نتیجه لام تأکید که آن در تقدیر دارد، فعل اوافق، و یغفر را منصوب کرده است.

حَتَّى: (تا، تا این که): «إِضْرِبِ الْمَذْنَبَ حَتَّى يَتَوَبَّ» (إِضْرِبِ الْمَذْنَبَ حَتَّى أَنْ يَتَوَبَّ).

(گناهکار را بزَن تا توبه کند)

«صُمْ حَتَّى تَغِيْبَ الشَّمْسُ» (صم حتی آن تغیب الشمس).

(روزه بگیر تا این که خورشید غروب کند)

* غیر از نواصب اصلی «أَنْ، لَنْ، إِذَنْ، كَيْ، لَكَيْ» بقیه حروف ناصبه به وسیله‌ی اَنْ مقدره، فعل مضارع پس از خود را منصوب می‌کنند. جمله‌ی اول در اصل چنین است: اضرب المذنب حتى ان يتوب (گناهکار را ان قدر بزَن تا توبه کند)

حتی به ۲ قسم است. ۱- حَتَّى تعلیل ← زُرْنِي حَتَّى اَكْرَمَكَ (به دیدارم بیا برای این که تو را گرامی بدارم) ۲- حَتَّى غایت ← سِرُّ حَتَّى تَبْلُغَ الْجَبَلَ (برو تا این که به کوه برسی)

حرف استثناء

«لَيْسَ الْعَطَاءُ مِنَ الْفُضُولِ سَمَاحَةً حَتَّى تَجُودَ بِمَا لَدَيْكَ قَلِيلٌ»

بخشش از زیادی مال سخاوت نیست، مگر این که بخشش و مال تو کم باشد.

حرف عطف }
حرف جر } حتی غیر ناصبه به ۳ قسم است:
حرف ابتدا }

حرف عطف ← ۱- معطوف اسم ظاهر باشد نه ضمیر، مانند: «أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسِهَا»



فصل پنجم

«اعراب و بناء اسمها»

اعراب، تغییراتی است که بر حسب موقعیت‌های گوناگون کلمات در اواخر آن‌ها ایجاد می‌شود و اسم معرب کلمه‌ای است، که با اختلاف موقعیت در جمله، حرکت حرف آخر آن تغییر می‌کند و به عبارتی دیگر حرکات مختلف را می‌پذیرد.

مانند: «محمّد» و «التلمیذ» در شش جمله روبه‌رو: جاء محمّد - رأیتُ محمّداً - مررتُ بمحمّد - جاء التلمیذ - رأیتُ التلمیذ - مررتُ بالتلمیذ. اسم مبنی کلمه‌ای است، که بر حسب موقعیت‌های گوناگون آخر آن همواره ثابت و بدون تغییر باقی می‌ماند، مانند: «هذا» در سه جمله زیر: جاء هذا الطالب - رأیتُ هذا الطالب - مررتُ بهذا الطالب.

به تغییر آخر کلمات معرب «اعراب» و به عدم تغییر آخر کلمات مبنی «بناء» گفته می‌شود.

اعراب اسامی معرب به سه صورت است:

۱- رفع: علامتش اکثراً ضمه - یا تنوین ضمه - است، مانند: الطالب، طالب

۲- نصب: علامتش اکثراً فتحه - یا تنوین فتحه - است، مانند: الطالب، طالباً

۳- جرّ: علامتش اکثراً کسره - یا تنوین کسره - است، مانند: الطالب، طالبٍ

۴- خفض: همان ساکن است.

به کلمه‌ای که دارای رفع است «مرفوع» و به کلمه دارای نصب، منصوب و به کلمه دارای حرکت جرّ، «مجرور» گویند. رفع و نصب در اسم و فعل مشترک است، خفض به اسم‌ها اختصاص دارد و جزم به افعال.

بیشتر اسم‌ها معرب بوده و غیر قابل شمارش‌اند، اما اسم‌های مبنی عبارت‌اند از:

- ۱- ضمائر ۲- اسم‌های موصول (به جز مثنی) ۳- اسم‌های اشاره (به جز مثنی) ۴- اسم‌های استفهام ۵- اسم‌های شرط ۶- کنایات ۷- برخی از ظروف
- ۸- اعداد مرکب یازده (أحد عشر) تا نوزده (تسعة عشر) ۹- اسم فعل‌ها ۱۰- اسم صوت‌ها

اسم فعل

اسم فعل کلمه‌ای است که از نظر عمل و معنا جانشین فعل می‌شود، مانند: صه (أسکت)

منظور از اسم فعل بیان مبالغه است وقتی می‌گوییم «هیئات» منظورمان اینست که بسیار دور و بعید است.

اسم فعل‌ها به سه قسم تقسیم می‌شوند:

۱- معنی فعل ماضی دارند: شتّان (در معنای بُعد: بسیار دور شد) بُطّان (در معنای ابطأ: دیر کرد)

۲- معنی فعل مضارع دارند: زه (در معنای استَحْسِن: ستایش می‌کنم) أفي (در معنای أتصجّر: رنج می‌برم)

۳- در معنای فعل امر می‌آیند: آمین (در معنای استَجِب: بشنو و بپذیر) رُوید (در معنای أمهل: آهسته باش) عَلَيك (در معنای ألزم: لازم است)

نمونه‌هایی از اسم فعل: سُرعان / وُشکان (أسرع)، آه، آوه (أتوجّع)، قَطَّ (یکفی)، بَخَّ (اتعجّب / أمدح) بَلَّه (دع، اترک)، حَيَّ (أقبل و عجل)، هَلُمَّ (أسرع) ایبه (امض فی حدیثک)، دونک (خذ)، إلیّ (أقبل)...

حکم اسم‌های فعل آن است که در مفرد و مذکر و جنس به یک حالت باشند مگر آن که در آن‌ها کاف (ک) خطاب باشد که در آن صورت، همان کاف براساس حالت‌های مفرد / مثنی / جمع و مذکر / مؤنث صرف می‌شود، مانند: علیک / علیک

بناء اسامی مبنی به چهار صورت است:

۲- بناء بر کسره، مانند: أمس، ت، هؤلاء

۱- بناء بر سکون، مانند: هم، من، کم

۴- بناء بر ضم، مانند: حیث، مُنذ، قَطَّ

۳- بناء بر فتح، مانند: هو، ت، الان



مقصور - منقوص - ممدود - صحیح الآخر

اسم معرب: هرگاه آخر آن «الف» باشد «مقصور» نامیده می‌شود، مانند: موسی، قتی؛ و اگر «یاء» ما قبل مکسور بیاید، آن را «منقوص» گویند، مانند: قاضی، هادی؛ و اسمی که دارای «الف» و «همزه» باشد «ممدود» خوانده می‌شود، مانند: صحراء، حمراء و هرگاه هیچ یک از این سه حرف را دارا نباشد آن را «صحیح الآخر» می‌نامند، مانند: محمد، دفتر، فاطمة.

نکته ۱: غالباً برای تخفیف، یاء را از اسم منقوص حذف می‌کنند و به جای آن تنوین قرار می‌دهند. البته این امر در صورتی امکان‌پذیر است، که اسم منقوص دارای «أل» نبوده و در حالت رفع یا جر باشد، مانند: هذا قاضٍ و مرثٌ بقاضٍ.

درسنامه (۱): اعراب ظاهری، تقدیری، محلی



اعراب ظاهری: آن است که علایم رفع، نصب، جر کلمه مشخص باشد، اعم از این که اعراب آن کلمه اعراب به حرکات و یا اعراب به حروف باشد، مانند: «جاء حسنٌ - رأیتُ محمداً - سلَّمتُ علی سعیدٍ».

بنابراین اسم مثنی و جمع مذكر سالم و نیز اسماء ستنه با شرایطی که عنوان می‌شود، اعرابشان ظاهری است، مانند:

«جاء المؤمنان و الزیدون و أبوک»

«رأیت المؤمنین و الزیدین و أباک»

«سلَّمتُ علی المؤمنین و الزیدین و أبیک»

اعراب تقدیری: آن است، که علامت یا علایم اعراب، ظاهری نباشد، که این قسم را اعراب «تقدیری» خوانند، مانند:

«جاء رضا - رأیتُ رضا - سلَّمتُ علی رضا»

کلمه «رضا» در سه جمله فوق، به یک صورت تلفظ گردیده، اما در جمله «جاء رضا» چون «رضا» فاعل است، می‌گویند در تقدیر مرفوع است و در جمله «رأیتُ رضا» چون این لفظ «رضا» مفعول به شمرده می‌شود، می‌گویند در تقدیر منصوب است و در جمله «سلَّمتُ علی رضا»، چون کلمه «رضا» بعد از حرف جاره آمده، می‌گویند در تقدیر مجرور است.

اعراب محلی: اسماء مبنی هرگاه در جمله موقعیت رفعی یا نصبی یا جری پیدا کردند، چون آخر آن‌ها، چنان که قبلاً بیان شده، تغییر پذیر نیست، به اعراب آن‌ها «اعراب محلی» گفته می‌شود و باید در ترکیب «محلاً مرفوع یا منصوب یا مجرور» گفته شود.

مثال: ذلك الكتاب لاریب فيه ، ایاک نعبد و ایاک نستعین ، فاجمعوا أمرکم و شرکاءکم

مبتدا و مرفوع محلاً مفعول به مقدم و منصوب محلاً مضاف الیه و مجرور محلاً

کج مثال ۱: عین المعرب فی ما یلی:

(۱) کم، أخذ عشر، هل (۲) أ، فاطمه، محمد (۳) موسی، قاضٍ، این (۴) رضا، راضٍ، کبری

پاسخ: گزینه «۴» سؤال از ما کلمات معرب (اعراب‌پذیر) را خواسته پس گزینه ۴ صحیح است چرا که در گزینه ۱ هر سه کلمه مبنی هستند زیرا «کم» از اسم‌های استفهام (به معنای چند؟ چقدر؟) است و أحد عشر از اعداد مرکب است و هل نیز اسم استفهام است و چنانکه می‌دانیم اسم استفهام و اعداد مرکب مبنی هستند نه معرب. در گزینه ۲ «أ» از حروف استفهام است و حروف، مبنی هستند در گزینه ۳ این از اسم‌های استفهام است (به معنای کجا؟) و اسماء استفهام مبنی هستند اما در گزینه آخر هیچ یک از اقسام اسم‌های مبنی وجود ندارد.

کج مثال ۲: عین الصحیح عن الاسماء التالیة علی التوالی: «حمزة، صغری، عصا، لیالی»

(۱) صحیح الآخر، مقصور، مقصور، منقوص (۲) ممدود، مقصور، مقصور، ممدود
(۳) صحیح الآخر، منقوص، مقصور، ممدود (۴) صحیح الآخر، ممدود، منقوص، مقصور

پاسخ: گزینه «۱» گزینه ۲ از آن رو نادرست است که حمزة را ممدود دانسته در حالی که به «اء» ختم نشده است و از آن جا که این کلمه نه به «اء» ختم شده و نه به «ی» و «ی / ا» بنابراین نه ممدود است نه منقوص و نه مقصور بلکه صحیح الآخر خواهد بود لیالی ← به یای ما قبل کسره ختم شده و منقوص است که به اشتباه در گزینه ۲ ممدود شمرده شده است.

گزینه ۳ از آن رو نادرست است که صغری که مختوم به ی است و مقصور است را منقوص شمرده است و لیالی که به ی ما قبل مکسور ختم شده و منقوص است را ممدود دانسته است.

در گزینه ۴ هم موارد اشتباه از این فرارند: صغری که مقصور است را ممدود شمرده، عصا که مقصور است را منقوص دانسته و لیالی که منقوص است را مقصور شمرده است.



مدرسان شریف

فصل ششم

«مرفوعات»

اسم در نه حالت مرفوع است، که عبارت‌اند از:

۱- فاعل ۲- نایب فاعل ۳- مبتدا ۴- خبر ۵- اسم افعال ناقصه ۶- اسم حروف شبیهه به لیس ۷- اسم افعال مقاربه ۸- خبر حروف مشبهه بالفعل ۹- خبر «لا» نفی جنس.

درسنامه (I): فاعل و نایب فاعل



فاعل اسمی است مرفوع، که در خود فعل یا پس از آن می‌آید تا انجام دهنده فعل را، یا کسی یا چیزی را که فعل به آن تعلق دارد نشان دهد؛ مانند: «کتب التلمیذ»، «نَجَّحَ الطَّالِبُ».

به عبارت دیگر فاعل اسمی است، که فعل معلوم و یا شبه فعل به آن اسناد داده شود، مانند:

«فَازَ الْمُجْتَهِدُ»، «السَّابِقُ فَرَسُهُ فَائِزٌ» که در مثال اول، «فَازَ» فعل معلوم به «المجتهد»، فاعل اسناد داده شده و در مثال دوم، «السابق» شبه فعل معلوم به «فرس» فاعل اسناد داده شده است.

نکته ۱: مقصود از «شبه فعل» مواردی است که کلمه‌ای کار فعل را انجام می‌دهد یعنی می‌تواند فاعل و مفعول بگیرد. این موارد عبارت‌اند از:

- ۱- اسم فاعل، مانند: «أَذَاهِبُ الصَّدِيقَانِ» که در این مثال «الصدیقان» فاعل برای شبه فعل «ذاهب» می‌باشد.
- ۲- مصدر، مانند: «يُعْجِبُنِي إِجْتِهَادُ سَعِيدٍ» که در این مثال «سعید» مجرور لفظاً و مرفوع در معنی برای شبه فعل «إجتهد» می‌باشد.
- ۳- اسم فعل، مانند: «سَتَّانَ زَيْدٌ وَ عَمْرُو» که در این مثال «زید» فاعل برای شبه فعل «سَتَّان» می‌باشد.
- ۴- اسم تفضیل، مانند: «مَا رَأَيْتُ رَجُلًا أَوْقَعَ فِي نَفْسِهِ النَّصِيحَةَ كَرِهِيرٍ» که در این مثال «النَّصِيحَةُ» فاعل برای شبه فعل «أَوْقَعَ» می‌باشد.
- ۵- صفت مشبهه، مانند: «عَلِيٌّ حَسَنٌ خُلِقَهُ» که در این مثال «خُلِقَ» فاعل برای شبه فعل «حَسَنٌ» می‌باشد.
- ۶- ظرف، مانند: «عَمْرُو عِنْدَكَ أَحْوَه» که در این مثال «أخوه» فاعل برای شبه فعل «عند» می‌باشد.
- ۷- جار و مجرور، مانند: «زَيْدٌ فِي الدَّارِ غَلَامَةٌ» که در این مثال «غلاما» فاعل برای شبه فعل «فِي الدار» می‌باشد.

فاعل حتماً بعد از فعل معلوم می‌آید، مانند: «رَجَعَ الطَّالِبُ» و «خَرَجَ سَعِيدٌ» که کلمات «الطالب و سعید» فاعل می‌باشند، لذا نمی‌توان فاعل را بر فعل مقدم ساخت، چه آن‌که اگر گفته شود: «الطَّالِبُ رَجَعَ» و «سَعِيدٌ خَرَجَ» دیگر کلمات «الطالب و سعید» فاعل نیستند، بلکه در این موارد «الطالب و سعید» مبتدا و جمله بعد از آن خبر می‌باشد.

نکته ۲: هر گاه فعل به اسم ظاهر اسناد داده شود، لازم است فعل را بدون علامت تشبیه و یا جمع عنوان نمود، مانند: «رَجَعَ الطَّالِبَانِ»، «رَجَعَ الطَّالِبُونَ» «رَجَعَتِ الطَّالِبَاتُ» همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، فعل در سه مورد فوق، به صورت مفرد «بدون علامت تشبیه یا جمع» ذکر شده و مانند آن است، که فعل را به اسم ظاهر مفرد، نسبت داده باشند، مانند: «رَجَعَ الطَّالِبُ» بنابراین نمی‌توان فعل را با علامت تشبیه و جمع همراه ساخت و این چنین عنوان نمود: «رَجَعَا الطَّالِبَانِ، رَجَعُوا الطَّالِبُونَ، رَجَعْنَ الطَّالِبَاتُ»

و در صورت مشاهده چنین موردی باید به نحوی از انحاء آن را توجیه نمود:

الف - «الف»، «واو»، «نون» که به فعل اتصال یافته، صرفاً حروفی هستند، که بر تشبیه و یا جمع بودن فاعل دلالت دارند، همان‌گونه که «تاء» تأنیث در «رَجَعَتْ هِنْدٌ» بر تأنیث فاعل دلالت می‌نماید.

ب - اسم ظاهر یعنی «الطَّالِبَانِ، الطَّالِبُونَ، الطَّالِبَاتُ» در این موارد، مبتدای مؤخر شمرده می‌شوند و جمله مقدم یعنی «رَجَعَا، رَجَعُوا، رَجَعْنَ» در محل رفع، خبر مقدم برای اسم متأخر به حساب می‌آیند.

ج - «الف»، «واو»، «نون» که به فعل اتصال یافته را می‌توان فاعل برای فعل محسوب نمود و ما بعد یعنی «الطَّالِبَانِ، الطَّالِبُونَ، الطَّالِبَاتُ» را «بَدَل» از ضمیر «الف - واو - نون» دانست.



اقسام فاعل

فاعل در جمله بر چهار قسم است: الف - اسم ظاهر ب - ضمیر بارز ج - ضمیر مستتر د - فاعل مؤول.

الف - اسم ظاهر: به اسمی گفته می‌شود که صریح و مشخص باشد یعنی یک کلمه مستقل و جداگانه‌ای است، که بعد از فعل معلوم تام در جمله عنوان شود که در این صورت همان اسم ظاهر و صریح، فاعل خواهد بود، مانند: «جاء المؤمنون، نام الصديق، فرح التلميذان»

ب - ضمیر بارز: به فاعلی گفته می‌شود، که یکی از ضمایر متصل مرفوع «ا - و - ن - ت، ثما، ثم، ت، ت، ت، نا» باشد، مانند مثال‌های زیر:

الرجلان قاما	- كتبتِ الدرسَ
الرجالُ قاموا	- كتبتُمُ الدرسَ
النساءُ فُمنَّ	- كتبتُنَّ الدرسَ
كتبتِ الدرسَ	- كتبتِ الدرسَ
كتبتُما الدرسَ	- كتبتِما الدرسَ

ج - ضمیر مستتر: به فاعلی گفته می‌شود، که در ظاهر فعل نشانی از آن نیست و ذکر نمی‌شود ولی در معنی آن وجود دارد. به عبارت دیگر زمانی فاعل مستتر است، که به دنبال فعل، اسم ظاهر و یا ضمیر بارز و یا فاعل مؤول، نباشد، مانند:

ضمیر «هی» در «هند قامت»

ضمیر «هو» در «زید قام»

ضمیر «انت» در «تذهبُ إلى المدرسة»

ضمیر «انا» در «اكتبُ رسالةً»

د - فاعل مؤول: و آن فاعلی است، که خود یک جمله است و از طرفی می‌توان تمام جمله را به یک لفظ و واژه تبدیل نمود (مصدر مؤول)، و آن زمانی است که فاعل بعد از یکی از چهار حروف مصدری بیاید (أن، أن، كي، ما،)، مانند:

- يُعجِبُنِي أَنْ تَجْتَهِدَ: که تاویل به مصدر آن «يُعجِبُنِي اجْتِهَادَكَ» می‌باشد.

فاعل مؤول فاعلی که تاویل به مصدر شده

- بَلَّغَنِي أَنْكَ فَاضِلٌ: که تاویل به مصدر آن «بَلَّغَنِي فَضْلَكَ» می‌باشد.

فاعل مؤول فاعلی که تاویل به مصدر شده

- أَعْجَبَنِي مَا تَجْتَهِدُ: که تاویل به مصدر آن «أَعْجَبَنِي اجْتِهَادَكَ» می‌باشد.

فاعل مؤول فاعلی که تاویل به مصدر شده

- جِئْتُ لِكِي أتعَلِّمُ: که تاویل به مصدر آن «جِئْتُ لِلتَّعَلُّمِ» می‌باشد.

فاعل مؤول فاعلی که تاویل به مصدر شده

نکته ۳: در چهارده صیغه ماضی در دوازده صیغه - به جز غائب و غائبة - فاعل همیشه به صورت ضمیر بارز و در دو صیغه باقی‌مانده یعنی «غائب و غائبة» فاعل، اسم ظاهر است، که در صورت نیامدن اسم ظاهر، ضمیر مستتر «هو» و «هی» خواهد بود.

و در چهارده صیغه مضارع در نه صیغه - به جز غائب، غائبة - در صورت آمدن اسم ظاهر، فاعل اسم ظاهر است و در غیر این صورت فاعل، ضمیر مستتر «هو» و «هی» خواهد بود.

هم‌چنین از شش صیغه امر در پنج صیغه - به جز مخاطب - فاعل همیشه به صورت ضمیر بارز است و در تنها باقیمانده «مخاطب» فاعل وجوباً ضمیر مستتر «انت» خواهد بود.

نکته ۴: اگر فاعل از کلمات معرب باشد، رفع آن به صورت «اصلی» یا «فرعی» (نیایی) و یا «تقدیری» است و اگر از کلمات مبنی باشد رفع آن «محلی» است.

- اصلی (ُ -) مانند: «قرأ التلميذُ درسه»، «جاء رجلٌ من أقصى المدينة».

- فرعی (نیایی)، در اسامی مثنی با «ألف» مانند: «خرج الطالبان من المدرسة».

و در جمع مذكر سالم با «واو» مانند: «يجتهد المؤمنون في أداء الواجبات».

و در أسماء خمسه با «واو» مانند: «رجع أبوك من سفره».

تقدیری، در اسامی مقصور، مانند: «أنشد شغري قصيدة».

در اسامی منقوص، مانند: «الساعي في الخير كفاعله و الماشي في الشر كعامله».

در اسامی مضاف به «ياء» متکلم، مانند: «يجتهد أخی في قراءة دروسه».

محلی، در «ضمیر» مانند: «تعاونوا على البر و التقوى».

در «موصول» مانند: «رجع الذين كانوا قد ذهبوا إلى مكة».



مدرسان شریف

فصل هفتم

«منصوبات»

درسنامه (۱): مفعول به

أقسام مفعول به:

مفعول به دو قسم است: صریح و غیر صریح، مفعول به صریح دو قسم است:

۱- اسم ظاهر، مانند: «فَتَحَ خَالِدٌ الْحَيْرَةَ»

مفعول به، اسم ظاهر

۲- ضمیر متصل، مانند: «أَكْرَمْتُكَ وَ أَكْرَمْتَهُمْ»

مفعول به، ضمیر متصل مفعول به، ضمیر متصل

و یا ضمیر منفصل، مانند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

مفعول به، ضمیر منفصل مفعول به، ضمیر منفصل

مفعول به غیر صریح، سه قسم است:

۱- تأویل به مصدر بعد از یکی از حروف مصدری، مانند: «عَلِمْتُ أَنَّكَ مَجْتَهِدٌ» در این مثال، جمله «أَنَّكَ مَجْتَهِدٌ»، تأویل به مصدر و مفعول به برای فعل «عَلِمْتُ» خواهد بود، به تقدیر: «عَلِمْتُ إِجْتِهَادَكَ».

۲- جمله‌ای که تأویل به مفرد می‌شود، مانند: «ظَنَنْتُكَ تَجْتَهِدُ» در این مثال، «کاف» مفعول به اول برای فعل ظننت و جمله «تَجْتَهِدُ» محلاً منصوب، به عنوان مفعول به دوم برای فعل «ظننت» است، که تأویل به مفرد آن «ظننتک مجتهداً» می‌باشد.

۳- جار و مجرور، مانند: «أَمْسَكْتُ بِيَدِكَ» که گاه حرف جرّ «باء» حذف می‌شود و اسم مجرور «ید» به عنوان مفعول به منصوب خواهد شد، که به آن اصطلاحاً «منصوب به نزع خافض» گفته می‌شود. «ید» در این مثال، مجرور بالباء و محلاً منصوب به عنوان مفعول به فعل «أَمْسَكْتُ» است.

احکام مفعول به: حکم مفعول به از نظر اعراب، نصب است، بنابراین هرگاه مفعول اسم ظاهر و از کلمات معرب باشد، نصب آن به صورت اصلی یا فرعی و یا تقدیری است و چنانچه اسم ظاهر از کلمات مبنی باشد، محلاً منصوب است.

حذف مفعول به: گاه جایز است مفعول به، به دلایلی که در زیر به آن اشاره خواهیم کرد، حذف شود:

۱- فعل متعدی به منزله فعل لازم گرفته شود، برای این که غرضی به مفعول به، تعلق نگرفته است، مانند «هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون» در این آیه مبارکه، مفعول «يعلمون» و «لا يعلمون» حذف شده است، چون این دو فعل، به گونه لازم، استعمال گشته و تعلق آن دو به مفعول به در نظر گرفته نشده است.

۲- مفعول به، مشخص و معین باشد، مانند: «رَعَتِ الْمَاشِيَةَ» در این مثال، «النبات» یعنی «گیاه» مفعول به «رَعَتِ» قرار گرفته است و چون معین بوده و هرکس آن را درک می‌کند، حذف شده است.

۳- مفعول به، به جهت پاسداری و رعایت فواصل آیات، حذف شود، مانند: «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى» در این آیه کریمه، اگر مفعول به (الله) ذکر می‌شد، فاصله و سجع آیات به هم می‌خورد.

۴- مفعول به، به جهت عمومیت، حذف شود، مانند: «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» در این جا، مفعول «يدعو» که «جميع عباده» است. برای نشان دادن «عمومیت»، حذف شده است.

۵- مفعول به، به جهت تکیه کردن بر ذکر پیشین آن، حذف شود، مانند: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبِتُ» در این آیه کریمه، مفعول «يثبت» که «مايشاء» است، با توجه و به این که «ما يشاء» پیش از «يمحو» ذکر شده، حذف گردیده است.

گاه جایز است دو مفعول افعال قلوب و یا یکی از آن دو، در صورتی که قرینه بر آن دلالت کند، حذف شود. حذف دو مفعول فعل قلبی در صورتی که قرینه بر آن دلالت کند، مانند: «تَرَى حُبَّهُمْ عَاراً عَلِيٍّ وَ تَحْسَبُ» در این مثال، به لحاظ وجود قرینه دو مفعول «تحسب» حذف شده است: «تَحْسَبُ حُبَّهُمْ عَاراً عَلِيٍّ» و حذف یکی از دو مفعول فعل قلبی به واسطه وجود قرینه، مانند: «وَ لَقَدْ نَزَّلْتَ فَلَاتُظَنِّي غَيْرَهُ» در این مثال، «غیره» مفعول به اول «تظن» و مفعول به دوم «واقعاً» حذف شده است.

حذف عامل مفعول به:

حذف عامل و ناصب مفعول به جایز است، در صورتی که حذف آن «عامل» معلوم و روشن باشد. مانند: «مَنْ ضَرَبْتَ؟» که در پاسخ می‌گویید: «زیداً» به تقدیر: «ضربتُ زیداً». حذف عامل «ضربت» در این مورد جایز است، زیرا قرینه «سؤال پرسش کننده» بر محذوف دلالت دارد. اما گاه حذف عامل و ناصب مفعول به، لازم و ضروری است، همانند باب، «تحذیر، إغراء، اختصاص، اشتغال و نعت مقطوع» که در آینده به تبیین و توضیح آن‌ها خواهیم پرداخت. إن شاء الله.



درسنامه (۲): تحذیر، إغراء و إختصاص



تحذیر به معنای برحذر داشتن مخاطب از انجام یک امر ناپسند و مکروه است، و در حکم مفعول به برای عامل محذوف است که فعل محذوف در آن ممکن است «إِخْذَرُ، بَاعِدُ، اجْتَنِبُ، قِ» فرض شود، مانند: «السيارة»، «الكذب»، «إِيتَاك و الكذب» که در مثال اول، السيارة، مفعول به برای فعل محذوف و منصوب می‌باشد و در مثال دوم، «الكذب» مفعول به برای فعل محذوف و در مثال سوم، إيتاك مفعول به و منصوب محلاً برای فعل محذوف و جوباً از باب تحذیر می‌باشد و «الكذب» که بعد از حرف عطف آمده، معطوف بر مفعول به و منصوب می‌باشد.

ارکان تحذیر عبارت است از: فرد بر حذر دارنده (مُحَذَّر)، فرد بر حذر داشته شده (مُحَذَّر)، چیزی که از آن بر حذر می‌داریم (محذور یا محذرمه)، لفظی که با آن، تحذیر را ادا می‌کنیم (ادات تحذیر).

نکته ۱: در صورتی که تحذیر با «إِيتَاك» و فروع آن، «إِيتَاك، إيتاكما، إيتاكم، إيتاكن»، باشد، حذف عامل نصب، واجب است، مانند «إِيتَاكُنَّ و الرذيلة» در این مثال، «إِيتَاكُنَّ» مفعول به و منصوب محلاً برای فعل واجب الحذف است که تقدیر آن «باعد یا أحوذر یا قِ» است و «الرذيلة» به عنوان معطوف، منصوب می‌باشد.

تحذیر بدون حرف عطف، مانند: «إِيتَاكُم الضلال» در این مثال، «إِيتَاكُم» و «الضلال» دو مفعول فعل واجب الحذف می‌باشند، به تقدیر: «أحوذرکم الضلال».

اما اگر تحذیر با إيتاك و فروع آن نباشد و محذَّر با حرف عطف همراه نباشد و یا محذَّر منه تکرار نشده باشد، در این صورت جایز است عامل نصب پنهان یا آشکار باشد، مانند: «الأسد» که نمی‌توان گفت: «إِخْذَرِ الأَسَدَ الأَسَدُ» و یا «بَاعِدِ نَفْسَكَ و الشر» چه آن‌که در مثال اول، محذَّر منه «الأسد» تکرار گشته و در مثال دوم، محذَّر با حرف عطف همراه گشته است لذا لازم است عامل نصب، حذف گردد.

مثال ۱: عَيْنِ الخَطَأِ:

(۱) إيتاك و الشر (۲) نَفْسَكَ و الشر (۳) إِخْذَرِ الضيغَم الضيغَم (۴) إِخْذَرِ الكسل

پاسخ: گزینه «۳». گزینه ۳ نادرست است، زیرا محذرمه «الضيغَم» تکرار گشته، لذا واجب است عامل نصب «إِخْذَر» حذف شود.

نکته ۲: قاعده کلی در تحذیر «إِيتَاك» و فروع آن، آن است، که برای مخاطب باشد و به کارگیری آن برای متکلم و غایب برخلاف قاعده و شاذ است، مانند: «إِيتَايَ و أن يحذف أحدكم الأرنب» و «إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ السَّتِينَ فإِيَّاهُ و إيتا الشواب» همان گونه که ملاحظه می‌کنید دو کاربرد بالا، برخلاف قاعده به شمار می‌آید و از این رو قیاس بر آن دو جایز نخواهد بود.

نکته ۳: هرگاه اسم محذرمه تکرار شود و یا این‌که اسمی بر محذرمه عطف شود، رفع اسم مکرر و معطوف، جایز است، بنابر این‌که «خبر برای مبتدای محذوف» می‌باشد، مانند: «الأسد الأسد» به تقدیر: «هذا الأسد» و یا این‌که اسم مکرر و یا معطوف «مبتدا برای خبر محذوف» باشد، مانند:

«الأسد الأسد» به تقدیر: «في طريقك الأسد»
مبتدا خبر محذوف

تذکره: هرگاه بعد از «إِيتَاك» و فروع آن فعلی به همراه «أَنْ» بیاید، واجب است که آن فعل به «مِنْ» جازه‌ای که در تقدیر است، محلاً مجرور شود، مانند: «إِيتَاك أَنْ تَفْعَلَهُ» به تقدیر: «إِيتَاك مِنْ أَنْ تَفْعَلَهُ».

مثال ۲: عَيْنِ الخَطَأِ فِي أسلوبِ التحذير:

(ادبیات - سراسری ۹۳)

(۱) الكسل! (۲) إحوذر الكسل! (۳) الكسل الكسل! (۴) إيتاك و الكسل!

پاسخ: گزینه «۲» در اسلوب تحذیر، فعل تحذیر واجب الحذف است و اگر ظاهر گردد دیگر آن را اسلوب تحذیر نمی‌نامند. بنابراین در گزینه ۲ «إحوذر» فعل امر و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت» می‌باشد و «الكسل، مفعول به آن می‌باشد».

مثال ۳: عَيْنِ ما يجوز ذكر عامله:

(۱) السيارة السيارة (۲) المنافق في نفاقه (۳) إيتاك و الغيبة (۴) نفسك و الخيانة

پاسخ: گزینه «۲» گزینه ۲ صحیح است، زیرا «المنافق» بدون عطف و تکرار است لذا می‌توان عامل نصب «إِخْذَر» را عنوان نمود.

إِغْرَاءٌ

إِغْرَاءٌ، تشویق و ترغیب مخاطب به یک امر نیک و پسندیده است، مانند: «الصَّدَقُ»، «الاجْتِهَادُ الْإِحْتِهَادُ»، «الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ» که عامل نصب در همه‌ی آن‌ها حذف شده است و «الصدق» و «الاجتهاد» و «الرفیق» هر سه منصوب و مفعول به برای آن فعل محذوف می‌باشند و فعل محذوف را ممکن است «إِلْزَمُ، أَطْلَبُ، إِفْعَلُ، حُدَّ» و نظایر آن فرض کرد.

در این باب نیز همچون «تحذیر» هرگاه «مُعْرَى به» با حرف عطف همراه شود و یا این که تکرار شود، حذف عامل نصب مُعْرَى به واجب است، مانند: «التَّجْدَةُ النَّجْدَةُ» یا «المروءة و النجدة» در غیر این صورت - حذف یا ذکر کردن عامل نصب مُعْرَى به، جایز خواهد بود، مانند: «الإقدام» یا «الخیر» که می‌توان عامل را عنوان ساخت: «إِلْزَمَ الإقدام» یا «إِفْعَلُ الخیر».

* تذکره ۲: لفظ «إِیَاک و فروع آن» در إِغْرَاءُ به کار نمی‌رود.

هم‌چنین هرگاه اسم مُعْرَى به تکرار شود و یا اسمی بر مُعْرَى به عطف شود، رفع اسم مکرر و معطوف، جایز است، بنابر این که خبر برای مبتدای محذوف و یا مبتدا برای خبر محذوف باشد، مانند:

«السَّلَاحُ السَّلَاحُ» به تقدیر: «هَذَا السَّلَاحُ» یا «فِي يَدِكَ السَّلَاحُ»
 مبتدا خبر محذوف مبتدا خبر محذوف

کج مثال ۴: عَيْنٌ مَا يَجُوزُ ذِكْرُ عَامِلِهِ:

(۱) أَخَاک و الإِحْسَانُ إِلَيْهِ (۲) أَخَاک أَخَاک (۳) الصَّلَاةُ جَامِعَةً (۴) الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ

پاسخ: گزینه «۳» گزینه صحیح است، زیرا مُعْرَى به «الصلاة» بدون تکرار و عطف آمده، لذا جایز است عامل نصب آن ذکر شود به تقدیر: «إِلْزَمَ الصلاة»

اِخْتِصَاصٌ

اختصاص در اصطلاح به معنای تخصیص و قصر حکم مسند است به اسم ظاهر معرفه‌ای که پس از ضمیر متکلم یا مخاطب که خود مسندالیه واقع شده، قرار گرفته باشد. این گونه اسم ظاهر معرفه توسط فعل مقدّر «أَخْصُ» که وجوباً محذوف است، منصوب می‌باشد و اسم ظاهر معرفه را «اسم مختص یا مخصوص» می‌نامند، مانند: «نَحْنُ الْعَرَبُ نُكْرِمُ الضَّيْفَ» در این مثال، ضمیر متکلم «نحن» مبتدا و جمله «نُكْرِمُ الضَّيْفَ» خبر آن است و «العرب»، اسم مخصوص و منصوب برای فعل محذوف وجوباً است به تقدیر: «أَخْصُ الْعَرَبُ» و هدف از اخبار «نحن»، «العرب» نیست بلکه غرض، تخصیص و قصر «إِكْرَامِ نمودن مهمان» بر «عرب» است.

انگیزه‌های کاربرد اختصاص یکی از دلایل زیر است:

۱- فخر، مانند: «عَلَى أَيُّهَا الْكَرِيمُ يُعْتَمَدُ»

۲- تواضع، مانند: «أَنَا أَيُّهَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ مُفْتَقِرٌ إِلَى عَفْوِ اللَّهِ»

۳- بیان مقصود توسط ضمیر، مانند: «نَحْنُ الْعَرَبُ أَقْرَى النَّاسِ لِلضَّيْفِ»

به طور کلی اختصاص بر سه گونه است:

۱- اسم ظاهر مقرون به «أَل» (مُعْرَفَ بِأَل) و منصوب، مانند: «نَحْنُ الْعَرَبُ أَوْفَى النَّاسِ بِالْعُهُودِ» در این مثال، «العرب» - اسم مخصوص و منصوب که مَحَلِّی به «أَل» است.

۲- اسم منصوب مضاف به مُعْرَفَ به «أَل» مانند: «نحن معاشر الانبياء لا نورث» در این مثال، «معاشر» اسم مخصوص و منصوب که مضاف به مُعْرَفَ به «أَل» (لأنبياء) است.

۳- اسم عَلَم که کاربرد این مورد اندک است، مانند «بِنَاتِمِيمًا يُكْشَفُ الضَّبَابُ» در این مثال، «تمیماً» اسم مخصوص و منصوب که «عَلَم» است.

۴- آن که با واژه «أَيُّهَا» و «أَيُّهَا» عنوان می‌شود و کاربرد آن دو هم‌چون اسلوب نداشت به بیان این که «مبنی بر ضم» هستند و در محلّ نصب برای فعل واجب الحذف، به تقدیر: «أَخْصُ» و صفت آن دو مُعْرَفَ به أَل و مرفوع آورده می‌شود، مانند: «أَنَا أَفْعَلُ الْخَيْرِ أَيُّهَا الرَّجُلُ» و هدف از این نوع کلام، اختصاص است، هرچند که ظاهر آن «ندا» است. یعنی این که انجام کار خیر از میان مردان تنها به من «ضمیر متکلم أنا» اختصاص یافته است.

بنابراین همواره به یاد داشته باشیم که «اسم مخصوص» هیچ‌گاه به صورت «نکره» نمی‌آید و همیشه منصوب است و ضمیر پیش از آن باید «مخاطب» یا «متکلم» باشد، لذا «اسم مخصوص» نمی‌تواند پس از ضمیر غایب یا اسم ظاهر واقع شود، هم‌چنین عامل نصب اسم مخصوص واجب است محذوف باشد، لذا نمی‌توان گفت: «عليهم الأبطال، تعتمد الأمة» زیرا «الأبطال» پس از ضمیر غایب «هم» واقع شده و صحیح آن است که گفته شود.



«الأبطال» تا به عنوان «بدل» از ضمیر، مجرور واقع شود، هم چنین نمی توان گفت: «بزید العالم» زیرا «العالم» پس از اسم ظاهر واقع شده و صحیح آن است که گفته شود: «بزید العالم» تا به عنوان تابع زید مجرور گردد.

📖 **نکته ۴:** جمله اختصاص که از فعل محذوف و اسم مخصوص تشکیل یافته به عنوان «حال» محلاً منصوب می باشد.

📖 **مثال ۵:** «نحن نفوز في الحياة». عَيْنُ الْخَطَأِ لِلْفَرَاغِ فِي بَابِ الْاِخْتِصَاصِ:

(۱) الصادقتين (۲) الصادقات (۳) الصادقين (۴) الصادقان

☑ **پاسخ:** گزینه «۴» در این عبارت کلمه‌ای که پس از ضمیر متکلم مع الغیر (نحن) قرار می گیرد، از باب اختصاص و منصوب خواهد بود؛ کلمه‌ی «الصادقان» اسم مثنی و در حالت رفعی است؛ بنابراین پاسخ سؤال همین گزینه است.

📖 **مثال ۶:** عَيْنُ الْخَطَأِ:

(۱) بهم رجال الغد تتعلق آمال الأمة (۲) مَنِي أَيْهَا الْمَسْلَمُ يَسْتَعَاثُ فِي النَّوَابِ
(۳) عليكم معشر الطلبة أعتد (۴) نحن جماعة نذود الحرم و نحمل الأسرة

☑ **پاسخ:** گزینه «۴» چرا که، اسم مخصوص باید معرفه باشد، اما در این گزینه «جماعة» نکره آمده و صحیح آن است، که گفته شود «جماعة» تا خبر برای مبتدا «نحن» باشد.

📖 **مثال ۷:** عَيْنُ مَا لَيْسَ فِيهِ مَفْعُولٌ بِهِ مِنْ بَابِ الْاِخْتِصَاصِ:

(دکتری ۹۳)

(۱) بهم العلماء تتقدم الأم في حياتها (۲) أنتم معشر الطلبة تكرمون أساتذتكم!
(۳) نحن المؤمنین لن نخضع للظالمین! (۴) إنكم معاشر الأساتذة تخدمون شعوبكم!

☑ **پاسخ:** گزینه «۱» نکته: انگیزه کاربردی اختصاص یکی از سه امر زیر است:

۱- فخر ۲- تواضع ۳- بیان مقصود به توسط ضمیر
به طور کلی اختصاص بر سه گونه است:

۱- آن که با واژه‌ی «آیتها» و «آیتها» عنوان می شود و کاربرد آن دو همچون نداست به این بیان مضموم می شوند و صفت آن دو معرف و مرفوع آورده می شود، مانند: «آیتها الفتی» که بعد از «أرجونی» در مثال «أرجونی آیتها الفتی» قرار گرفته است و همانند «اللهم اغفر لنا آیتها العصابة» که «آیتها» و «آیتها» محلاً به توسط «أخص» منصوب می باشند.

۲- اختصاص بدون «آی» و «آیة» آورده می شود به این معنا که اختصاص به وسیله‌ی اسمی که مقرون به «أل» و منصوب است، شکل می گیرد، مانند: «نحن العرب نكرم الضيف» که کلمه‌ی «العرب» به تقدیر «نخص» منصوب گردیده و در چنین حالتی لازم است اسمی که به معنای اختصاصی است بر آن مقدم شود و نوعاً آن اسم مقدم، ضمیر متکلم می باشد.

مانند: «نحن العرب أسخى من بذل»

و گاه اسم مقدم، ضمیر مخاطب است، مانند: «بک الله نرجو الفضل» که «کاف» در «بک» ضمیر مقدم و مقدم بر اختصاص «الله» است.

۳- اسم منصوب مضاف به معرف به «أل» می باشد، مانند: «نحن معاشر الأنبياء».

بنابراین این نکات سه گانه در سه گزینه‌ی ۲ و ۳ و ۴ به درستی رعایت شده است اما در گزینه‌ی ۱ واژه‌ی «العلماء» بدل و مجرور به تبعیت از ضمیر غایب «هم» می باشد.

به عبارت دیگر ضمیر قبل از «العلماء»، ضمیر غایب است و این امر در مبحث «اختصاص» کاربرد ندارد.



مدرسان شریف

فصل هشتم

«مجرورات»

اسم در دو حالت مجرور است: ۱- مجرور با حرف جرّ ۲- مضاف‌الیه

درسنامه (۱): مجرور با حرف جرّ



هرگاه پیش از اسمی یکی از حروف جازه قرار گیرد، آن اسم مجرور به حرف جرّ، خواهد شد، که در این حالت به حرف جرّ و اسم مجرور، بر روی هم «جار و مجرور» می‌گویند؛

«فاجْتَنبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ»	«فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»
حرف جرّ مجرور به حرف جرّ	حرف جرّ مجرور به حرف جرّ
جار و مجرور	جار و مجرور

حروف جازه حروفی هستند که به اسم اختصاص داشته و آن را مجرور می‌کنند و آن‌ها عبارتند از: «مِنْ، إِلَى، عِنْدَ، حَتَّى، عَلَى، وَ، رَبُّ، كَافٍ، فِي، مُنْذُ، مُذُّ، لَمْ، تَاءٌ، خَلَا، عَدَا، حَاشَا، بَاءٌ، عَن»

در مورد عِلَّت نام‌گذاری حروف جازه بدین نام گفته‌اند:

الف: این حروف معنای فعل را به اسم می‌کشاند

ب: و برخی گفته‌اند چون در پاره‌ای از فعل‌ها قدرت رسیدن به مفعول به بسیار کم است، این حروف آخر فعل را مجزوم و منصوب می‌سازد، این حروف نیز از آن جهت که آخر اسم را مجرور می‌کند، جازه نامیده شده‌اند.

در میان حروف جازه، هفت حرف به اسم ظاهر اختصاص داشته با این بیان که بر ضمیر وارد نمی‌شوند، که عبارتند از: «مُنْذُ، حَتَّى، كَافٍ، وَ، رَبُّ، تَاءٌ»

مانند: «مَا رَأَيْتُكَ مُذْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، مَا رَأَيْتَهُ مُنْذُ يَوْمِنَا»

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ، عَلَى كَالْأَسَدِ»

«وَالْفَجْرِ وَلِيَالٍ عَشْرٍ»، «يَا رَبُّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

«وَتَا اللَّهُ لَاكَيْدَنَ أَصْنَامِكُمْ»

نکته ۱: از میان حروف جرّ تنها دو حرف جرّ «مُذُّ و مُنْذُ» مختص زمان هستند؛ مانند: «مَا رَأَيْتَهُ مُذْ يَوْمِنَا و مَا رَأَيْتَهُ مُنْذُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ»

مثال ۱: عَيْنِ الْخَطَا!

(۲) «ثُمَّ أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»

(۱) «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ»

(۴) «رَبِّهِ عَطِيبًا أَنْقَذْتُ مِنْ عَطِيبِهِ»

(۳) «يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»

پاسخ: گزینه «۴» نادرست است، زیرا حرف جرّ «رَبُّ» تنها بر اسم ظاهر وارد می‌شود، نه ضمیر.

مثال ۲: عَيْنِ مَا يَخْتَصُّ بِالزَّمَانِ:

(۴) تاء، باء

(۳) مُذْ، مُنْذُ

(۲) مِنْ، حَتَّى

(۱) لَعَلَّ، مَتَى

پاسخ: گزینه «۳» زیرا دو حرف جرّ «مُذْ و مُنْذُ» تنها مختص زمان می‌باشند.



شرح حروف جرّ:

۱- بَاء: برای این حروف جرّ سبزه معنی ذکر شده است:

۱- «إِلصاق»، اولین معنی این کلمه اتصال دو شیء به یکدیگر است و آن بر دو قسم است:

الف - إِلصاق حقیقی: فعل متصلاً بر خود مجرور واقع شده است؛ مانند: «مَسَحْتُ رَأْسِي بِيَدِي».

ب - إِلصاق مجازی: فعل متصلاً بر خود مجرور واقع نشده، بلکه بر اشیا بی که در کنار مجرور هستند، واقع و انجام می‌شود؛ مانند: «مَرَرْتُ بِرَبِيْدٍ» یعنی متصل کردم عبور و رفتن را به مکانی که نسبت به «زید» نزدیک بود.

۲- تعدیه (متعدّی کردن) فعل لازم؛ دومین معنای «باء» جاره تعدیه و متعدّی کردن فعل یا شبه فعل لازم می‌باشد، که بدین جهت به آن «باء» نقل نیز گفته می‌شود؛ مانند: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى».

۳- «استعانت»؛ سومین معنای «باء» است، استعانت است و باء به این معنی در کلام قرار می‌گیرد و بیان می‌کند که مجرور، آلت وقوع یا شبه فعل است؛ مانند: «بَدَأْتُ عَمَلِي بِاسْمِ اللَّهِ، فَتَجَحْتُ بِتَوْفِيقِهِ».

۴- سببیت؛ چهارمین معنای «باء» سببیت و تعلیل است و به این معنی در کلام، بیان می‌کند که ما بعد، سبب برای وقوع ما قبل است؛ مانند: «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ»

۵- مصاحبت؛ پنجمین معنای «باء»، مصاحبت است و باء در این معنی مترادف معنای «مَعَ» است؛ مانند: «أَهْبِطُ بِسَلَامٍ مِنَّا».

۶- ظرفیت؛ ششمین معنای «باء» ظرفیت و مترادف کلمه «فِي» ظرفیت است و بیان می‌کند که ما بعد، ظرف برای ما قبل است؛ مانند: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ»

۷- بدلیت، هفتمین معنای «باء» بدلیت است؛ مانند: «مَا يَسْتُرُنِي بِهَا حُمْرُ النَّعَمِ».

۸- مقابله، هشتمین «باء» مقابله است، به این معنا که باء بیان می‌کند، که فعل ما قبل در مقابل عوض از شیء ما بعد است، بنابراین همیشه این «باء» داخل بر اشیا بی می‌شود، که عوض از چیز دیگری هستند؛ مانند: «إِشْتَرَيْتَهُ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ» یعنی «خریدم او را در مقابل و عوض هزار درهم».

نکته ۲: عوض یا مقابله با بدل فرق دارد، چه آن که باء عوض بر امر خارج از تصرف وارد می‌شود، مانند: «إِشْتَرَيْتُ الْكِتَابَ بِدِرْهَمٍ» که درهم از تصرف خریدار شده اما باء بدل بر امری که حاصل است، وارد می‌شود، مانند: «فَلَيْتَ لِي بِهِمْ قَوْمًا».

۹- مجاوزت؛ نهمین معنای «باء»، مجاوزت و مترادف معنای «عَنْ» است؛ مانند: «الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْهُ بِهِ خَبِيرًا» در این آیه، «باء» معنای «عَنْ» دارد، به جهت این که همواره ماده «سؤال» با «عَنْ» متعدّی می‌شود.

۱۰- استعلاء؛ دهمین معنای «باء» استعلاء بوده و مترادف کلمه «عَلَى» می‌باشد؛ مانند: «وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ» در این آیه، «باء» به معنای «عَلَى» است؛ زیرا ماده «أَمِنَ» با «عَلَى» متعدّی می‌شود.

۱۱- تبعیض؛ یازدهمین معنای «باء» تبعیض است و دلالت می‌کند که مراد از مجرور، بعضی از آن است نه تمام آن؛ مانند: «عَيْنًا يَشْرِبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ» در این آیه مرجع ضمیر «بِهَا» کلمه «عَيْنًا» است و علت معنای تبعیض داشتن باء این است، که عباد الله می‌توانند بعض و مقداری از چشمه آب بهشت را بنوشند، نه تمام آن را.

۱۲- قَسَم؛ دوازدهمین معنای باء، قَسَم است، یعنی متکلم به مجرور باء قسم می‌خورد؛ مانند: «أَقْسَمُ بِاللَّهِ».

۱۳- تَأْكِيد؛ سیزدهمین معنای «باء» تأکید است و باء وقتی این معنا را دارد، که زاید باشد و در این صورت باء زاید مانند دیگر حروف جرّ زاید متعلق ندارد؛ مانند: «كُفِيَ بِاللَّهِ شَهِيدًا»، «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ».

۲- مِّن: هشت معنا برای این حرف جرّ ذکر شده است.

۱- ابتدای غایت (مکانی یا زمانی)؛ نخستین معنای «مِن»، ابتدای غایت است؛ ابتدای غایت در مکان، مانند: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» در آیه شریفه «مِن» در «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...» بیان‌گر ابتدای مکان است و گاه «مِن» برای ابتدای زمان آورده می‌شود: «لَا تَقَمَّ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ» در این آیه، «مِن» در «مِنَ أَوَّلِ يَوْمٍ...» بر ابتدای زمان دلالت دارد.

۲- تبعیض: دومین معنای «مِن» جارة، تبعیض است، یعنی «مِن» دلالت می‌کند، که اسمی بعضی از اجزاء یا افراد مجرور است و علامت آن صحت جایگزینی کلمه «بعض» به جای «مِن» است به طوری که در معنای کلام هیچ‌گونه تغییری حاصل نشود؛ مانند: «مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ».

۳- بیان جنس؛ سومین معنای «مِن»، بیان جنس و رفع ابهام از اسم قبل است و در بیشتر مواقع آن اسم قبل «ما» و «مهما» است، زیرا این دو اسم شدیداً ابهام دارند؛ مانند: «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكٍ لَهَا»، «مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ» «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ».

۴- سببیت و تعلیل: چهارمین معنای «مِن»، سببیت و تعلیل است که دلالت می‌کند، که مجرور آن علت برای وقوع فعل است؛ مانند: «يُعْضَى حِيَاءً وَ يُعْضَى مِنْ مَهَابَتِهِ».



۵- بدل، پنجمین معنای من به جاره، بدلیت است و علامت آن جایگزینی کلمه‌ی «بدل» به جای آن و عدم تغییر اصل معنای کلام است؛ مانند: «أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ».

۶- مجاوزت، ششمین معنای «مِنْ» دارای معنای «عن» است یعنی «مِنْ» دارای معنای «مجاوزت» است؛ مانند: «يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا».

۷- ظرفیت، هفتمین معنای «مِنْ» ظرفیت همانند «فِي» است و دلالت می‌کند بر این که مجرور آن، ظرف برای مظهری است؛ مانند: «مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ».

۸- تأکید، هشتمین معنای «مِنْ» تأکید عموم است. گاهی کلام ظهور در عموم دارد، بلکه گاهی نص و صریح در عموم است، در این صورت متکلم برای تأکید آن عموم از «مِنْ» استفاده می‌کند؛ «مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ»، «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ».

۹- عَنْ: برای این حرف جرّ شش معنا ذکر شده است:

۱- مجاوزت: نخستین معنای «عن» جاره، مجاوزت است، یعنی فاعل فعل قبل، چیزی را با فعل خود از مجرور گذرانده است؛ مانند: «سَبَرْتُ عَنِ الْبَلَدِ»، «رَمَيْتُ السَّهْمَ عَنِ الْقَوْسِ».

۲- بدلیت: دومین معنای «عَنْ» بدل است، به طوری که می‌توان به جای آن کلمه «بدل» را در عبارت جایگزین کرد و معنای مراد متکلم نیز تغییر نکند؛ مانند: «وَأَتَقُوا يَوْمًا لِاتِّجَازِي نَفْسٍ عَنِ نَفْسٍ شَيْئًا».

۳- تعلیل و سببیت: سومین معنای «عن»، تعلیل و سببیت مجرور برای وقوع فعل ماقبل است، مانند: «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ».

۴- استعلاء: چهارمین معنای «عن»، استعلاء است، که در این معنا مترادف معنای «علی» است و در کلام می‌توان به جای آن «علی» قرار دارد و در معنای کلام تغییری حاصل نشود؛ مانند: «وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يبخُلُ عَنِ نَفْسِهِ».

۵- بَعْدُ: پنجمین معنای «عَنْ» مترادف و هم‌معنایی کلمه‌ی «بَعْدُ» بوده و مفید معنای آن است و ملاک تشخیص این معنا برای «عَنْ» این است، که بتوان کلمه‌ی «بَعْدُ» را در عبارتی که «عَنْ» استعمال شده، جایگزین آن کرد و تغییری در اصل معنای عبارت حاصل نشود؛ مانند: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنِ طَبَقٍ».

۶- مِنْ: ششمین معنای «عن»، هم معنای «مِنْ» و مترادف با این کلمه است، و علامت آن، این است، که بتوان در عبارت «مِنْ» را به جای «عن» قرار داد و در معنای کلام تغییری ایجاد نشود؛ مانند: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ».

کلمه مثال ۳: ماهو معنی «عَنْ» في هذه الآية «مَا كَانَ إِسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِثْمًا».

(۱) البدل (۲) المجاوزة (۳) التعليل (۴) الاستعلاء

پاسخ: گزینه «۳» زیرا حرف جرّ «عَنْ» در آیه به معنای بیان علیت مجرور برای وقوع فعل ماقبل است. معنای آیه: «نبود طلب آموزش حضرت ابراهیم (ع) برای پدرش، مگر به خاطر وعده‌ای که حضرت ابراهیم (ع) به پدرش داده بود.»

کلمه مثال ۴: ما هو الخطاء فيما أشير إليه بخط؟

(۱) «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»: للتبعيض.

(۲) «فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا»: للتعدية.

(۳) «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ»: لبيان الجنس.

(۴) «أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا»: معنی «مِنْ».

پاسخ: گزینه «۲» زیرا حرف جرّ «بَاء» در آیه به معنی «عَنْ» است و نه برای تعدیه.

۴- عَلَى: برای این حرف جرّ، هشت معنی ذکر گشته است:

۱- استعلاء: نخستین معنای «علی» جاره، استعلاء است که بر دو قسم است:

الف: استعلاء حقیقی: که به درستی چیزی بر خود مجرور واقع شده است؛

مانند: «وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ».

ب: استعلاء مجازی: که چیزی حقیقتاً بر مجرور «علی» واقع نشده، بلکه در کنار مجرور به وقوع پیوسته است؛ مانند: «فَصَلَّانَا بُعْضَهُمْ عَلَى بُعْضٍ».

۲- ظرفیت: دومین معنای «علی» ظرفیت مثل معنای «فِي» است و دلالت می‌کند که ما بعد، ظرف برای ماقبل است؛ مانند: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا».

۳- مجاوزت: سومین معنای «عَلَى»، مجاوزت مانند «عَنْ» است، به طوری که می‌توان به جای «علی» که دارای این معناست، کلمه‌ی «عَنْ» را جایگزین نمود؛ مانند:

«إِذَا رَضِيَتْ عَلَيَّ بَنُو قَشِيرٍ لَعَمْرُ اللَّهِ أَغْجَبَنِي رِضَاهَا»

در این شعر «علی» به معنای «عن» آمده است، چون فعل «رضی» با «عَنْ» متعدی می‌شود.



نکته ۳: باید دانست فعلی که با حروف جر خاصی متعدی می‌شود، اگر با حرف جر دیگری متعدی گردد، این حرف جر دیگر، دارای معنای همان حرف جر خاص است.

۴- **تعلیل و سببیت:** چهارمین معنای «علی»، تعلیل است مثل لام تعلیل، که دلالت بر علّیت ما بعد، برای انجام فعل ما قبل دارد؛ مانند: «وَلْتَكْبِرُوا لِلَّهِ عَلَيَّ مَا هَذَا كَمْ».

۵- **مصاحبت:** پنجمین معنای «علی» مصاحبت است، که در این معنی مترادف با کلمه‌ی «مَعَ» است، به طوری که می‌توان از حیث معنی به جای «علی» به این معنی، کلمه‌ی «مَعَ» را در عبارت قرار داد؛ مانند: «وَأَنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَيَّ ظَلَمَهُمْ».

۶- **معنی «باء»:** ششمین معنای «علی» هم معنای «باء» است. بنابراین «علی» در این معنی مترادف «باء» می‌باشد؛ مانند: «حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَيَّ اللَّهَ إِلَّا الْحَقَّ».

۷- **معنی «مِن»:** هفتمین معنای «علی» هم معنایی با معنای «مِن» است؛

مانند: «إِذَا اكْتَالُوا عَلَيَّ النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» زیرا ماده «کیل» و مشتقات آن با «مِن» متعدی می‌شوند.

۸- **استدراک:** هشتمین معنای «علی» استدراک است؛ مانند: «فَلَنْ لَا يَدْخُلَ الْجَنَّةَ لِسَوْءِ صُنْعِهِ، عَلَيَّ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» در این جا «علی» به معنای «لکن» است.

۵- **إِلَى:** برای این حرف جر، سه معنی عنوان شده است:

۱- **انتهای غایت زمانی:** به این صورت که اگر کلمه‌ی مجرور، زمانی باشد، «إِلَى» دارای معنای انتهای غایت زمانی است؛ مانند «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ».

ب - انتهای غایت مکانی: اگر کلمه‌ی مجرور، مکانی باشد، «إِلَى» دارای معنای انتهای غایت مکانی است؛ مانند: «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى».

۲- **مصاحبت:** دومین معنای «إِلَى» معیت و مصاحبت است، که دلالت بر همراهی کردن مجرور با اسم مقابل می‌کند و علامت آن، صحّت جایگزینی کلمه‌ی «مَعَ» به جای آن است؛ مانند: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ».

۳- **تبیین:** سومین معنای «إِلَى» تبیین و اظهار فاعلیت مجرور برای فعل یا شبه فعل مقدم است و باید دانست که استعمال «إِلَى» در این معنی در دو مورد است:

۱- فعل تعجب ۲- أفعال تفضیل

به شرط این که هر دو صیغه، حروف اصلی آن‌ها (مصدر) دارای معنای دوست داشتن یا نفرت داشتن باشد؛ مانند: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ». در این آیه، تبیین و اظهار فاعلیت «بَاء» متکلم برای أفعال تفضیل (أَحَبُّ: دوست داشتن) که ماده آن «حَبُّ» به واسطه‌ی «إِلَى» است.

۶- **حَتَّى:** برای حرف جر «حَتَّى» سه معنی ذکر شده است:

۱- **انتهای غایت:** نخستین معنی حرف جر «حَتَّى» انتهای غایت است، یعنی ما بعد، غایت و نهایت برای ما قبل است؛ مانند «أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسِهَا». و استعمال «حَتَّى» در این معنی نسبت به دو معنای دیگر زیاد و غالب است.

۲- **تعلیل:** دومین حرف جار «حَتَّى» سببیت و تعلیل است، یعنی ما بعد، علت برای ما قبل است؛ مانند «شَرِبْتُ الدَّوَاءَ حَتَّى أَصَحَّ».

۳- **استثناء:** سومین معنای حرف جار «حَتَّى» استثناء است، یعنی ما بعد خارج از حکم ما قبل است، مثل «إِلَّا» استثنائیه؛ مانند «لَيْسَ الْعَطَاءُ مَوْجُوداً حَتَّى تَجُودَ».

کلمه مثال ۵: ما هو الخطأ فيما أُشير إليه بخط؟

(۲) «و عليهما على الفلک تخملون»: للاستعلاء

(۱) «سلام هي حتى مطلع الفجر»: للتعليل

(۴) «ولتکبروا لله علي ما هداکم»: للتعليل

(۳) «قال من أنصاري إلى الله»: للمصاحبة

پاسخ: گزینه «۱» زیرا حرف جر «حَتَّى» در این گزینه به معنی انتهای غایت زمانی است.

کلمه مثال ۶: ما هو معنی «علی» في هذه الآية؟ «وَأَتَى الْمَالَ عَلَيَّ حُبَّهُ»

(۴) معنی «مَعَ»

(۳) معنی «اللام»

(۲) معنی «مِن»

(۱) معنی «الباء»

پاسخ: گزینه «۴» زیرا حرف جر «علی» در این آیه به معنی مصاحب (مع) است.

۷- **في:** برای این حرف جر هفت معنی ذکر شده است:

۱- **ظرفیت:** نخستین و پر استعمال‌ترین معنای حرف جر «في»، ظرفیت است، که دلالت می‌کند که مجرور آن، ظرف برای شیء ما قبل است؛ مانند «زَيْدٌ فِي الدَّارِ». ظرفیت بر دو قسم است:

الف) مکانیه: علامت آن این است که مجرور از اسما مکان است؛ مانند: «عُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى».

ب) زمانیه: علامت آن این است که مجرور آن از اسما زمان باشد؛ «وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ الْأَرْضَ فِي بَضْعِ سِنِينَ».



فصل نهم

«توابع»

توابع کلماتی هستند که در اعراب (رفع، نصب، جرّ، جزم) پیرو ماقبل خود می‌شوند و آن‌ها پنج دسته‌اند: صفت (نعت)، توکید، بدل، عطف بیان، عطف با حروف (عطف نسق). کلمه‌ی ماقبل را «متبوع» و کلمه‌ی پیرو را «تابع» می‌نامند.

درسنامه (۱): صفت (نعت)

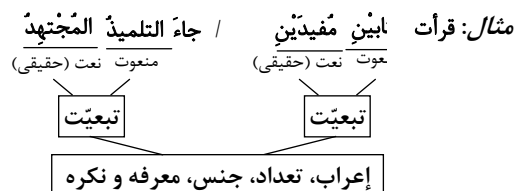
تابعی است که چگونگی متبوع (موصوف) خود را با بیان صفتی از صفات آن (نعت حقیقی) و یا بیان صفتی از صفات متعلق آن (نعت سببی) بیان کند.

مثال: جاءَ الرَّجُلُ الحَسَنُ حَطَّه.
موصوف صفت (سببی)

مثال: الشَّجَرَةُ الكَبِيرَةُ في السَّاحَةِ.
موصوف صفت (حقیقی)

نعت با منوع خود باید در امور زیر مطابقت داشته باشد:

- ۱- اعراب (رفع، نصب، جرّ)
- ۲- معرفه و نکره بودن
- ۳- جنس (مؤنث، مذکر)
- ۴- تعداد (مفرد، مثنی، جمع)



نعت باید مشتق باشد، مانند:

- ۱- اسم فاعل: جاءَ تلميذٌ فاضلٌ.
نعت (اسم فاعل)
- ۲- اسم مفعول: شاهدتُ رجلاً مضروباً.
نعت (اسم مفعول)
- ۳- اسم تفضیل: تبعثُ الطريقُ الأقومَ.
نعت (اسم تفضیل)

نکته ۱: چنانچه نعت از اسم‌های تفضیل و همراه با حرف جرّ «مِن» باشد به صورت «مذکر» می‌آید، حتی اگر موصوف (منعوت) مؤنث باشد.

مثال: رأيتُ طالِباً أكبرَ مِنِّي / رأيتُ طالِبَةً أكبرَ مِنِّي.
منعوت نعت (مذکر) / منوع نعت (مؤنث) (مذکر)

۴- صفت مشبّهة: هذا رجلٌ حسنٌ خلقه.
نعت (صفت مشبّهة)

اما گاه، نعت به صورت اسم جامد می‌آید، که در این حالت آن‌ها را تأویل به مشتق می‌نماییم:

الف - مصدر ثلاثی مجرد

مثال: أنتَ رجلٌ عدلٌ ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: عادل
نعت جامد

مثال: هو رجلٌ ثقةٌ ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: موثوق به
نعت جامد

نکته ۲: نعت در چنین حالتی باید به صورت «مفرد مذکر» آورده شود.



لازم به ذکر است که «تاء» در «ثقه» نشانه‌ی تأنیث نیست بلکه عوض از حرف محذوف است.

ب - اسم اشاره (غیر مکان)

مثال: أَكْرَمُ عَلِيًّا هَذَا ← که تأویل آن می‌شود: عَلِيًّا الْمُشَارِ إِلَيْهِ.
نعت جامد

نکته ۳: اسماء اشاره مکانی ظرف به شمار می‌آیند و متعلق به محذوفی هستند که آن محذوف، صفت برای ماقبل خود محسوب می‌گردد.

مثال: شَاهِدْتُ تَلْمِيذًا هُنَاكَ ← که تقدیر آن می‌شود: شَاهِدْتُ تَلْمِيذًا كَاتِبًا هُنَاكَ.
نعت ظرف محذوف

پ - «ذو» به معنای صاحب و «ذات» به معنای صاحبه

مثال: جَاءَ رَجُلٌ ذُو عِلْمٍ ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: صَاحِبٌ عِلْمٍ.
نعت جامد

مثال: جَاءَتْ امْرَأَةٌ ذَاتُ فَضْلٍ ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: صَاحِبَةٌ فَضْلٍ.
نعت جامد

ث - اسم موصولی که همراه با «ال» باشد

مثال: جَاءَ الرَّجُلُ الَّذِي اجْتَهَدَ ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: الْمُجْتَهِدُ.
نعت جامد

ج - اسم عدد

مثال: جَاءَ رَجُلًا أَرْبَعَةً ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: مَعْدُودُونَ بِهَذَا الْعَدَدِ.
نعت جامد

د - اسم نسبت

مثال: رَأَيْتُ رَجُلًا دِمَشْقِيًّا ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: مَنَسُوبًا بِالدِّمَشْقِيِّ.
نعت جامد

ه - اسمی که دلالت بر تشبیه کند

مثال: رَأَيْتُ رَجُلًا أَسَدًا ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: شَجَاعًا.
نعت جامد

مثال: فَلَانَ رَجُلًا تَعَلَّبَ ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: مُحْتَالٌ.

و - دو لفظ «أَيُّ» و «كُلُّ» در صورتی که بر کمال دلالت کنند

مثال: أَنْتَ رَجُلٌ كُلُّ الرَّجُلِ ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: الْكَامِلُ فِي الرَّجُولِيَّةِ.
نعت جامد

مثال: جَاءَنِي رَجُلٌ أَيُّ رَجُلٍ ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: كَامِلٌ فِي الرَّجُولِيَّةِ.
نعت جامد

ز - لفظ «ما» در صورتی که مقصود از آن «ابهام» باشد

مثال: أَكْرَمُ رَجُلًا مَا ← که تأویل به مشتق آن می‌شود: رَجُلًا مَطْلَقًا غَيْرَ مُقَيَّدٍ بِصِفَةِ مَا.
نعت جامد

ی - ابن: مانند قال علی بن ابی طالب

انواع صفت: حقیقی و سببی. به صفتی که بر کیفیت و چگونگی خود موصوف دلالت کند، مانند: جَاءَ رَجُلٌ فَاضِلٌ، «صفت یا نعت حقیقی» گفته می‌شود و تبعیت از آن در چهار امری که پیش از این ذکر شد (إعراب، جنس، تعداد، معرفه و نکره) لازم است.

اقسام صفت: نعت (صفت) بر دو نوع است: سببی و حقیقی. صفت حقیقی آن است که چگونگی متبوع خود را بیان می‌کند (نه متعلقات آن را): جَاءَ التَّلْمِيذُ الْفَاضِلُ فِي هَذَا مَثَالٍ، دارای فضل بودن صفت تلمیذ است.

صفتی که بر کیفیت و چگونگی چیزی از متعلقات موصوف دلالت کند، مانند «القوی» در جمله‌ی: رَأَيْتُ الرَّجُلَ الْقَوِيَّ قَلْبُهُ «صفت یا نعت سببی» نامیده می‌شود و همیشه مفرد می‌آید و در معرفه و نکره و إعراب (رفع و نصب و جر) از اسم ماقبل (موصوف)، و در تذکیر و تأنیث از اسم مابعد تبعیت می‌نماید.

همچنین مانند: رَأَيْتُ غُلَامًا مُهَدَّبَةً أَحْتَهُ

در این مثال، «مهدب» صفت برای «غلام» است اما چیزی را وصف می‌کند که با غلام مرتبط است نه خود غلام را. در واقع مهدب بودن خواهر غلام را توصیف می‌کند.

ترکیب این جمله به صورت زیر خواهد بود:

رَأَيْتُ: فعل ماضی، مبني و فاعل آن ضمير بارز «ت»

غُلَامًا: مفعول به و لفظاً منصوب

مُهَدَّبَةٌ: صفت برای غلاماً

أَحْتَهُ: فاعل «مهدب» و مرفوع با اعراب ظاهری ضمّه

هُ: مضاف اليه و محلاً مجرور

کلمه مثال ۱: عَيْنٌ ما جاء فيه النعت المشتق:

- (۱) جاء رجلٌ ذو فضل. (۲) لَأْمُرٌ مَّجْدَعٌ قَصِيرٌ أَنْفَهُ. (۳) اتَّبَعْتُ كُتُباً كَثِيرَاتٍ. (۴) عاشرنا رجلاً ثلاثاً.

پاسخ: گزینه «۳» بر اساس آن چه گفته شد: کلماتی چون اسم فاعل، اسم تفضیل، صفة مشبیهة و اسم مفعول جزو نعت مشتق می‌باشند که کلمه‌ی «کثیر» صفت مشبیهة می‌باشد. اما در گزینه‌ی ۱ کلمه‌ی «ذو» در گزینه‌ی ۲ کلمه‌ی «ما» و در گزینه‌ی ۴ کلمه‌ی «ثلاثاً» از نعت‌های جامدی هستند که تأویل به مشتق می‌شوند.

کلمه مثال ۲: عَيْنٌ الصحيح في النعت السببي:

- (۱) جاء الرجلُ الفاضلُ أبوه (۲) ضَرَبْتُ المَعْلَمَةَ العاقلُ تلميذَتَها. (۳) جاءتُ التلميذةُ المجتهدَةُ أبوها. (۴) إحترمتُ فاطمةَ الفاضلِ أخاها.

پاسخ: گزینه «۱» زیرا کلمه‌ی «الفاضل» نعت سببی می‌باشد، لذا در معرفه بودن و إعراب (رفع) از اسم ماقبل و در مذكر بودن از اسم مابعد تبعیت نموده است اما در گزینه ۲، کلمه‌ی «العاقل» که نعت سببی می‌باشد در تأنیث بودن از اسم مابعدش «تلميذة» تبعیت نموده در گزینه‌ی ۳ کلمه «المجتهدة» باید مذكر می‌آمد زیرا «أبو» مذكر است و در گزینه ۴ کلمه‌ی «الفاضل» باید در إعراب از اسم ماقبل «فاطمة» تبعیت می‌نمود و مضموم می‌گشت: الفاضلُ و أخ نیز فاعل است باید مرفوع شود «أخوها»

کلمه مثال ۳: عَيْنٌ الصحيح:

- (۱) حضرت الطالبة العالمة أخته و الطالبة الفاضلة أبواها (۲) حضرت الطالبة العالم أخته والطالبة الفاضلة أبواها
(۳) حضرت الطالب العالمة أخته و الطالبة الفاضل أبواها (۴) حضرت الطالب العالم أخته والطالبة الفاضلة أبواها.

پاسخ: گزینه «۳» «نعت سببی» در «اعراب و تعریف و تنکیر» از اسم ماقبل و در «تذکیر و تأنیث» از اسم ما بعد تبعیت می‌کند، لذا در گزینه ۱ الفاضلة (به‌صورت مؤنث آمده در حالی که «أبوا» مذكر است) و در گزینه ۲ العالم (به‌صورت مذكر آمده در حالی که «أخت» مؤنث است) و در گزینه ۴ العالم (به‌صورت مذكر آمده در حالی که «أخت» مؤنث است) و الفاضلة (مؤنث آمده در حالی که «أبوا - مذكر است) نادرست است.

نکته ۴: صفاتی که بر وزن «فَعول» به معنای فاعل مانند: صبور، غیور، شکور، یا بر وزن «فَعیل» به معنای مفعول مانند: جریح، قتیل، خصیب، یا بر وزن مِفَعال مانند: مهذار، مِکسال، مِباسم، یا بر وزن «مِفَعیل» مانند «مِعطیر، مسکین»، یا بر وزن «مِفَعَل» مانند: مِغشم، مِهْذَر باشند، در مطابقت با موصوف مؤنث، همواره به‌صورت مذكر می‌آیند. زیرا این وزن‌ها میان تذکیر و تأنیث یکسان می‌آیند.

مثال: رجلٌ غیورٌ إمْرأةٌ غیورٌ مثال: تلميذٌ مسکینٌ، تلميذةٌ مسکینٌ مثال: رجلٌ مِغشمٌ یا إمْرأةٌ مِغشمٌ
مذكر مؤنث مؤنث مذكر مؤنث مؤنث

نکته ۵: چنانچه موصوف جمع غیر عاقل باشد، صفت آن می‌تواند به‌صورت جمع یا مفرد مؤنث بیاید:

مثال: عندي خيولٌ سابقاتٌ یا عندي خيولٌ سابقةٌ
جمع جمع جمع مفرد
غيرعاقل مؤنث غيرعاقل مؤنث

نکته ۶: هرگاه منعوت اسم جمع باشد، در مورد نعت آن دو وجه جایز است:

۱- نعت به‌صورت مفرد آورده شود، مانند: إن بني فلان قومٌ صالحٌ

اسم جمع مفرد مذكر

۲- نعت به‌صورت جمع آورده شود، مانند: إن بني فلان قومٌ صالحون

اسم جمع جمع مذكر

به جمله‌ای که بعد از اسم‌های نکره جمله‌ای (فعلیه یا اسمیه) بیاید و حالت و چگونگی آن اسم نکره را توصیف کند، «جمله‌ی وصفیه» می‌گویند. مانند:

هل لك كرامةٌ تُعرفُ بها یا جاء رجلٌ أبوه كريمٌ
منعوت نعت منعوت نعت
(نکره) (جمله فعلیه) (نکره) (جمله اسمیه)

بنابراین اگر جمله‌ای که بعد از نکره واقع می‌شود، آن را توصیف کند، صفت آن اسم نکره محسوب می‌گردد.

نکته ۷: موصوف (منعوت) در جمله‌ی وصفیه لازم است «نکره» باشد، در غیر این صورت (غالباً) جمله‌ی حالیه خواهد بود.

نکته ۸: إعراب جمله‌ی وصفیه محلی است:

مثال: رأيتُ طائراً يصيحٌ مثال: رأيتُ رجلاً أمه ماتتُ
جمله وصفیه و محلاً منصوب به جمله وصفیه و محلاً منصوب به
تبعیت از اعراب موصوف (طائراً) تبعیت از اعراب موصوف (رجلاً)

مثال: «من المؤمنين رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله عليه».

جمله وصفیه و محلاً مرفوع به تبعیت از اعراب موصوف (رجال)

مثال: مررتُ بغلامٍ يلعبُ في الساحة

جمله وصفیه و محلاً مجرور به تبعیت از اعراب موصوف (غلام)



نکته ۹: جمله وصفیه باید یک «جمله‌ی خبریه» باشد و لازم است دارای ضمیری (بارز، مستتر، مقدر) باشد که آن را به موصوف ربط دهد.

مثال: جاءني رجلٌ يَحْمِلُهُ غَلامُهُ ← ضمیر بارز «ه» در فعل یحمله جمله وصفیه را به موصوف «رجل» مرتبط می‌سازد.

جمله وصفیه خبریه

مثال: جاءني رجلٌ يَحْمِلُ عَصاً ← جمله وصفیه خبریه که ضمیر مستتر «هو» در فعل یحمل رابطی است که جمله وصفیه را به موصوف (رجل) مرتبط می‌سازد.

مثال: «وَأَتَقُوا يَوْمًا لَاتَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» جمله‌ی وصفیه خبریه که «فیه» از آخر آن حذف گشته است و ضمیر «ه» در «فیه» محذوف رابطی است که جمله وصفیه را به موصوف «یوماً» مرتبط می‌سازد.

گاه شبه جمله (ظرف، جار و مجرور) بعد از اسم نکره واقع می‌شود که بدان نیز «نعت» گفته می‌شود و اعراب آن همچون جمله‌ی وصفیه، محلی می‌باشد. به شرط آن که اسم نکره مبتدا نباشد.

مثال: أَبْصَرْتُ طَائِرَةً بَيْنَ السَّحَابِ.

نعت شبه جمله و محلاً منصوب به

تبعیت از منعوت (طائره)

مثال: شاهدتُ عصفوراً علی الغصنِ

نعت شبه جمله و محلاً منصوب به تبعیت از

منعوت (عصفوراً)

هرگاه بخواهیم برای منعوتی، نعت مفرد و جمله بیاوریم، بهتر آن است که نعت جمله را پس از نعت مفرد بیاوریم، زیرا اصل در نعت، مفرد بودن است.

مثال: « وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ »

نعت مفرد و مرفوع به نعت شبه جمله و مرفوع محلاً به

تبعیت از منعوت (رجل) تبعیت از منعوت (رجل)

نکته ۱۰: همواره این نکته را به خاطر بسپاریم که جمله پس از اسم نکره، وصف و پس از اسم معرفه، حال می‌باشد.

مثال: « رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ »

اسم نکره جمله وصفیه

مثال: جاء سعيدٌ يركضُ

اسم معرفه جمله حالیه

گاه نعت در اعراب از اسم ماقبل خود تبعیت نمی‌کند که به آن «نعت مقطوع» گفته می‌شود که دو وجه از اعراب در مورد آن جایز است:

۱- رفع، بنابراین که خبر برای مبتدای محذوف باشد؛

مثال: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَظِيمِ

نعت مقطوع و خبر برای مبتدای محذوف

که تقدیر آن می‌شود: هو العظیم

۲- نصب، بنابراین که مفعول به برای فعلی محذوف باشد:

مثال: وَأَمْرَاتُهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ.

نعت مقطوع و مفعول به و منصوب برای فعل محذوف که تقدیر آن می‌شود: أعنى حَمَالَةَ الحطب

هرگاه نعت در موارد زیر به کار رفته باشد، می‌توان آن را نعت مقطوع فرض نمود و تقدیر گرفتن عامل رفع یا عامل نصب در مورد نعت منقطع از منعوت، واجب است.

۱- برای مدح:

مثال: أَحْسَنْتُ إِلَىٰ حَمِيدٍ الْكَرِيمِ یا الْكَرِيمِ

نعت مقطوع و مفعول به و منصوب برای فعل واجب الحذف به تقدیر: أعنى الكريم

نعت مقطوع و خبر مرفوع برای مبتدای واجب الحذف به تقدیر: هو الكريم

۲- برای ترحم:

مثال: أَحْسَنْتُ إِلَىٰ زَيْدٍ الْمَسْكِينِ یا الْمَسْكِينِ

نعت مقطوع و مفعول به و منصوب برای فعل واجب الحذف به تقدیر: أعنى المسكين

نعت مقطوع و خبر مرفوع برای مبتدای واجب الحذف به تقدیر: هو المسكين

۳- برای ذم و نکوهش:

مثال: أَحْسَنْتُ إِلَىٰ سَعِيدٍ الْخَبِيثِ یا الْخَبِيثِ

نعت مقطوع و مفعول به و منصوب برای فعل واجب الحذف به تقدیر: أعنى الخبيث

نعت مقطوع و خبر مرفوع برای مبتدای واجب الحذف به تقدیر: هو الخبيث

هرگاه دو عامل در کلام باشند که در «معنی» و «عمل» متحد باشند، جایز نیست که نعت را از منعوت منقطع نمود و واجب است آن را به تبعیت از منعوت، اعراب گذاری نمود.

مثال: جاء زيدٌ وأتى عمروُ الشاعران.

نعت و مرفوع بآلف به تبعیت از منعوتان (زيدٌ و عمروُ)

در این مثال: دو عامل یعنی «جاء» و «أتى» از نظر «معنی» (آمد) یکی می‌باشند و از جهت «عمل» نیز متحد می‌باشند زیرا هر دو خواستار «فاعل» هستند؛ «زيد» فاعل برای «جاء» و «عمرو» فاعل برای «أتى» می‌باشد. بنابراین باید نعت از جهت تابع منعوت باشد و نمی‌توان آن را منقطع نمود.

اما هرگاه دو عامل در کلام از جهت «معنی و عمل» مختلف باشند، واجب است نعت را از جهت اعراب از منعوت منقطع نمود.



مثال: جَلَسَ زَيْدٌ وَ شَاهَدْتُ سَعِيداً الْكَاتِبَانَ

نعت مقطوع و خبر و مرفوع برای مبتدای محذوف به تقدیر: هما الکاتبان

نعت مقطوع و مفعول به و منصوب برای فعل محذوف به تقدیر: أعنی الکاتبین

در این مثال: دو عامل «جلس و شاهدت» هم از جهت معنی و هم از جهت عمل مختلف می‌باشند: جَلَسَ به معنای «نشست» و خواستار «فاعل» است و «شاهدت» به معنای «مشاهده کردم» و خواستار «مفعول به» است. همچنین هرگاه دو عامل از جهت «معنی» متحد اما در «عمل» مختلف یا از جهت «معنی» مختلف و در «عمل» متحد باشند، واجب است نعت را از جهت اعراب از منعت، منقطع نمود.

مثال: شاهدتُ زیداً و ضربتُ عمراً العاقلان: اتحاد در عمل و اختلاف در معنی

نعت مقطوع و خبر و مرفوع برای مبتدای محذوف به تقدیر: هما العاقلان

مثال: جاوزتُ سعیداً و مررتُ بزید الفاضلان: اتحاد در معنی و اختلاف در عمل

نعت مقطوع و خبر و مرفوع برای مبتدای محذوف به تقدیر: هما الفاضلان

هرگاه برای یک منعت چند نعت آورده شود، اگر آوردن همه آن نعت‌ها برای تعیین و تخصیص منعت باشد، در این صورت واجب است همه آن‌ها را در اعراب تابع منعت قرار داد:

مثال: مررتُ بخالدِ الكاتبِ الشاعرِ الخطيبِ.

هرگاه منعت بدون آوردن همه‌ی نعت‌ها مشخص باشد، اتباع و قطع، هر دو جایز است.

مثال: بسم الله الرحمن الرحيم

نعت مفرد و مجرور به تبعیت از منعت الله

نعت مقطوع و خبر و مرفوع برای مبتدای محذوف به تقدیر: هو الرحمن هو الرحيم

نعت مقطوع و مفعول به و منصوب برای فعل محذوف به تقدیر: أمدحُ یا أعنی الرحمن. أمدحُ یا أعنی الرحيم.

هرگاه منعت با آوردن برخی از نعت‌ها مشخص و معین باشد و با برخی نامعین، در این مورد اتباع در مورد نعت‌هایی که منعت با آن‌ها معین می‌گردد واجب بوده و اتباع و قطع در مورد نعت‌هایی که منعت بدون آوردن آن‌ها معین است، جایز می‌باشد.

مثال: مررتُ بسعيدِ الكاتبِ الشاعرِ الخطيبِ

نعت مفرد و مجرور به تبعیت از منعت (سعید)

نعت مقطوع و خبر و مرفوع برای مبتدای محذوف به تقدیر: هو الخطيبُ

نعت مقطوع و مفعول به و منصوب برای فعل محذوف به تقدیر: أمدحُ الخطيبِ.

نکته ۱۱: تعیین فعل محذوف برای مفعول به در نعت مقطوع بستگی به کاربرد نعت در جمله دارد. اگر برای مدح باشد، فعل محذوف؛ أمدح و اگر برای ذم باشد؛ أذم و اگر برای ترحم باشد أرحم در تقدیر گرفته می‌شود.

نکته ۱۲: هرگاه منعت نکره باشد، نمی‌توان نعت را مقطوع محسوب نمود. بنابراین نمی‌توان گفت: مررتُ برجلٍ صادقٍ یا صادقاً بلکه باید گفت: مررتُ برجلٍ صادقٍ.

نکته ۱۳: هرگاه نعت به منظور برطرف ساختن ابهام منعت آورده شود، نمی‌توان آن را مقطوع محسوب نمود؛

مثال: إهتمَّ ذلك العالمُ بقراءة العلوم العقلية.

نعت و مرفوع به تبعیت از منعت (ذلک)

در این مثال نمی‌توان «العالم» را نعت مقطوع محسوب نمود، زیرا اسم اشاره «ذلک» مبهم می‌باشد و «العالم» به جهت برطرف ساختن این ابهام آمده است.

کلمه مثال ۴: عَيْنَ الصَّحِيحِ فِي النَّعْتِ الْمَقْطُوعِ:

(۱) «و إمرأته حمالة الحطب» (۲) مررتُ برجلٍ شريفٍ (۳) فاضَ هذا الفارس غمرات القتال (۴) أثنى على النابغة الذبياني

پاسخ: گزینه «۱» زیرا نعت «حمالة الحطب» برای ذم منعت «إمرأة» آورده شده، لذا می‌توان آن را نعت مقطوع محسوب نمود. اما در گزینه‌ی ۲، منعت «رجل» نکره می‌باشد. در گزینه‌ی ۳، منعت «هذا» اسم اشاره و مبهم می‌باشد و در گزینه ۴، «ذبیانی» برای تعیین و مشخص نمودن منعت (نابغه) آورده شده، زیرا در ادبیات عرب ما غیر از نابغه ذبیانی، نابغه‌ی جعدی هم داریم. به همین خاطر برای مشخص نمودن آن، نمی‌توان نعت را مقطوع از منعت آورد.

کلمه مثال ۵: عَيْنَ مَا فِيهِ النَّعْتِ الْمَقْطُوعِ فَقَطْ:

(۱) مشى زيدٌ و سار على الفاضلان
(۲) أحسنتُ إلى عمرو المسكين
(۳) مررتُ بخالدِ النجار
(۴) جاوزتُ سعيداً و رأيتُ غلياً العاقلين

پاسخ: گزینه «۳» با توجه به کلمه‌ی «فقط» در عنوان سؤال در گزینه‌ی ۱، کلمه‌ی «الفاضلان» و «العاقلين» در گزینه‌ی ۴، نعت می‌باشند و در گزینه‌ی ۲، با توجه به اعراب «المسكين» این کلمه در اعراب از اسم ماقبل خود «عمرو» تبعیت نموده، لذا نعت می‌باشد.

نکته ۱۴: هرگاه نعت به منظور «تخصیص» منعت آورده شود، تقدیر گرفتن عامل رفع و نصب واجب نبوده، بلکه می‌توان آن را آشکار ساخت؛

مثال: مررتُ بزید الخياطِ که می‌توان گفت: مررتُ بزید هو الخياطُ یا مررتُ بزید أعني الخياطُ

عامل رفع عامل نصب



مدرسان شریف

فصل دهم

«حروف معانی و انواع آن»

- حروف معانی، حروفی هستند که معانی آنها تنها با قرار گرفتن در کنار جمله شکل می‌گیرد، مانند: «حروف جر، استفهام، عطف و مانند اینها» و این حروف بر دو قسم‌اند: ۱- عامل ۲- غیر عامل
- ۱- حرف عامل حرفی است که در اعراب کلمه ما بعد خود تأثیر نماید: مانند «لَنْ» (حرف ناصب) در جمله «علیُّ لَنْ یکتبَ مقالةً» که فعل مضارع «یکتب» را منصوب ساخته است.
- ۲- حرف غیرعامل حرفی است که در کلمه بعد از خود اثر نکند، مانند «هَلْ» (حرف استفهام) در جمله «هَلْ یقومُ» که فعل مضارع «یقوم» هیچ تغییری از جهت اعراب نداشته است.

درسنامه: حروف عامل و غیرعامل



حروف عامل

حروف عامل عبارتند از:

- ۱- **حروف جاره** که اسم را مجرور می‌کنند، همچون: کاف (مثل)، لام (برای)، رَبُّ (بسا)، باء، خَلا، عدا (جز)، حاشا، مین، عن، مُذ و مُنذُ (از) و
- ۲- **حروف ناصبه** که فعل مضارع را منصوب می‌کنند، که پیش از این در فصل ششم به طور مفصل به آنها پرداختیم، همچون: لَنْ، کی (مصدریه)، إِذَنْ، أَنْ
- ۳- **حروف جازمه** که یک فعل مضارع را مجزوم می‌کنند، مانند: لَمْ، لَمَّا، لَمْ، لام امر، لاءِ نهی و حروفی که دو فعل را مجزوم می‌سازند، مانند: إِنْ، إِذْمَا، مَنْ، مَا، مَهْمَا، مَتَى، آتَان، آیْن، آیْنَمَا، آئِی، حَیْثَمَا، کَیْفَمَا، آئِی، که پیش از این در فصل ششم به طور مفصل در مورد آنها بحث کردیم.
- ۴- **حروف مشبّهة بالفعل**، حروفی که چون بر سر مبتدا و خبر درآیند مبتدا را منصوب نموده اسم خود قرار می‌دهند و خبر را مرفوع کرده خبر خود می‌گیرند و آنها عبارتند از: إِنْ، أَنْ، کَانَ، لَکِنَّ، لَیْت، لَعَلَّ، که پیش از این در فصل هشتم به طور مفصل به آنها پرداختیم.
- ۵- **حروف شبیه به لیس**، که چون بر سر مبتدا و خبر درآیند مبتدا را مرفوع نموده اسم خود قرار می‌دهند و خبر را منصوب کرده خبر خود می‌گیرند، و آنها عبارتند از: مَا، إِنْ، لَات، لَا که پیش از این در فصل هشتم بدان پرداختیم.
- ۶- «لای» **نفی جنس**، که بر سر مبتدا و خبر درمی‌آید، مبتدا را منصوب کرده اسم خود قرار می‌دهد و خبر را مرفوع نموده خبر خود می‌گیرد، به شرط آنکه حرف جرّی بر سر «لا» در نیاید و اسم و خبرش نکره باشد و میان «لا» و اسمش ولو خبر، فاصله نشود، مانند: لَا رَجُلٌ حَاضِرٌ، که البته این حرف را پیش از این در فصل هشتم به طور مفصل توضیح دادیم.
- ۷- **حروف ندا** که مختص اسم هستند و عبارتند از: أ، یَا، آیا، هَیَا، ای و «وای» در مواقع مصیبت دیدگی
- ۸- **حروف استثنا**: مانند: إِلاَّ، خَلا، عدا، حاشا

حروف غیر عامل

حروف غیرعامل عبارتند از:

- ۱- **حروف تصدیق یا ایجاب (حروف جواب)**: چند حرفند که برای تصدیق یا جواب به کار می‌روند و معنای همه آنها به فارسی «بله و آری» می‌باشد و آنها عبارتند از: «نَعَمْ، بَلْی، ای، أَجَل، چیر، إِنْ، لَا، کَلَّا»



فصل یازدهم

«شبه فعل»

درسنامه: شبه فعل و عمل آن



شبه فعل اسم‌هایی هستند که مانند فعل عمل می‌کنند، یعنی می‌توانند فاعل و مفعول بگیرند و فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب می‌کنند. آن‌ها عبارتند از:

۱- مصدر ۲- اسم فاعل ۳- اسم مفعول ۴- صیغه‌ی مبالغه ۵- اسم تفضیل ۶- صفت مشبّهة ۷- اسم فعل

۱- مصدر

مصدر در صورتی که مفعول مطلق نباشد، مانند فعل خود عمل می‌کند، اگر فعل آن لازم باشد، فاعل می‌گیرد و اگر متعدی باشد علاوه بر فاعل، مفعول نیز می‌گیرد، مانند: «عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِكَ زَيْدًا»

در این مثال «ضرب» مصدر متعدی است بنابراین، ضمیر «کاف»، فاعل شبه فعلِ ضرب و محلاً مرفوع، لفظاً مجرور (به علت مضاف‌الیه بودن) و زیداً، مفعول شبه‌فعلِ ضرب و منصوب می‌باشد.

مصدر در سه حالت عمل می‌کند:

حالت نخست: مضاف باشد، مانند: «عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِكَ زَيْدًا».

حالت دوم: دارای تنوین و مجرد از «أل» و اضافه باشد، مانند: «عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِ زَيْدًا»

حالت سوم: دارای «أل» باشد، مانند: «عَجِبْتُ مِنَ الضَّرْبِ زَيْدًا».

نکته ۱: عملکرد مصدر مضاف از عملکرد منون و عملکرد مصدر منون از عملکرد مصدر دارای «أل» بیشتر است.

نکته ۲: هیچ‌گاه میان مصدر و معمول آن، نعت واقع نمی‌شود، بنابراین نمی‌توان گفت: «سَرَّني إِكْرَامُكَ الْعَظِيمُ خَالِدًا» بلکه باید گفت: «سَرَّني إِكْرَامُكَ خَالِدًا الْعَظِيمُ»

همچنین هرگاه مصدر «تاء مَرَّةً» بگیرد، دیگر عمل نمی‌کند، بنابراین نمی‌توان گفت: «أَعَجِبْتَنِي ضَرْبُكَ الْغَلَامِ» زیرا مصدر «ضربة» مقرون به تاء مَرَّةً که دالّ بر عدد است با دلالت اصلی مصدر که حدث مجرد از هر چیز است، در تعارض است.

همچنین معمول مصدر نمی‌تواند بر مصدر مقدم گردد، مانند: «أَعَجِبْتَنِي عَمْرًا ضَرْبُ زَيْدٍ» همچنین هرگاه مصدر به صورت جمع بیاید، از عمل نمودن باز می‌ماند و دیگر عمل نمی‌کند، بنابراین نمی‌توان گفت: «عَجِبْتُ مِنْ تَعْلِيمَاتِكَ أَخَاكَ» بلکه باید گفت: «عَجِبْتُ مِنْ تَعْلِيمِكَ أَخَاكَ»

مثال ۱: عَيَّن الصَّحِيحَ لِلْفَرَاغِ: «عَجِبْتُ مِنْ أَخَاكَ!»

(۱) تعلیمک (۲) تعلیمک الجید (۳) تعلیماتک (۴) تعلیمتک

پاسخ: گزینه «۱» از شروط اعمال مصدر آن است که قبل از عمل صفت نگیرد (گزینه ۲)، جمع نباشد (گزینه ۳) و بر مَرَّةً دلالت نکند (گزینه ۴).

مثال ۲: عَيَّن الصَّحِيحَ فِي عَمَلِ الْمَصْدَرِ:

(۱) لَعِبْتَهُ كَرَّةَ الْقَدَمِ كَانَتْ بَارِعَةً هَذِهِ الْمَرَّةَ!

(۲) إِجَابَاتُكَ هَذِهِ الْأَسْئَلَةَ تَدُلُّ عَلَيَّ إِمَامِكَ بِالْمَوْضُوعِ!

(۳) رُؤْيِي هَذَا الْمَنْظَرَ غَيَّرَ رَأْيِي كَثِيرًا!

(۴) رُؤْيُوكَ الْخَاطِفَةَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ لَا فَائِدَةَ مِنْهَا!

پاسخ: گزینه «۳» از شروط اعمال مصدر آن است که قبل از عمل صفت نگیرد (گزینه ۴)، بر مَرَّةً دلالت نکند (گزینه ۱) و جمع هم نباشد (گزینه ۲)



فصل دوازدهم

«تجزیه و ترکیب و حرکت گذاری»

یکی از مباحث بسیار مهم که طراحان سوالات کارشناسی ارشد - دکتری به آن اهمیت زیادی می دهند، مبحث «تجزیه و ترکیب» یا «الإعراب و التحلیل الصرفی» است که هر ساله ۵ سوال به این مبحث اختصاص می یابد و موفقیت دانش پژوهان و دانشجویان گرامی در این امر به تلاش و ممارست آنها در تجزیه و ترکیب جملات گوناگون، آن هم با ترتیب منظمی که ذکر خواهد شد، بستگی دارد.

درسنامه (۱): الإعراب و التحليل الصرفی



تحلیل صرفی فعل

برای تجزیه فعل به موارد زیر توجه می کنیم:

۱- زمان فعل: ✓ ماضی ✓ مضارع ✓ امر

۲- فاعل فعل:

* غائب: ✓ مذکر (مفرد، مثنی، جمع) ✓ مؤنث (مفرد، مثنی، جمع)

* مخاطب: ✓ مذکر (مفرد، مثنی، جمع) ✓ مؤنث (مفرد، مثنی، جمع)

* متکلم: ✓ وَحده ✓ مع الغیر

* تذکر ۱: در تجزیه فعل در زبان عربی، مثلاً اگر فعل برای (مثنی، مذکر، مخاطب) باشد، گفته می شود: «للمخاطبتین» و یا اگر فعل برای (مثنی، مؤنث، غائب) باشد، گفته می شود: «للغائبتین»

۳- ماده فعل:

* ثلاثی: ✓ مجرد ✓ مزید (همراه با ذکر باب)

* رباعی: ✓ مجرد ✓ مزید (همراه با ذکر باب)

۴- صحیح (مهموز، مضاعف و سالم) یا معتل (مثال، أجوف، ناقص و لفیف) بودن فعل

* تذکر ۲: در لفیف بودن فعل باید مقرون یا مفروق بودن آن مشخص گردد و همچنین اگر فعل معتل باشد باید نوع اعلال (اسکان، حذف، قلب) مشخص گردد و نیز، اگر در فعل ادغامی صورت گرفته، باید واجب و یا جواز و یا فک ادغام آن مشخص گردد.

۵- لازم یا متعدی بودن فعل.

۶- معلوم یا مجهول بودن فعل.

۷- معرب یا مبنی بودن فعل.

* تذکر ۳: در صورت مبنی بودن فعل، نوع بنای آن باید مشخص گردد.

ترکیب فعل: در ترکیب فعل باید به فاعل آن اشاره نموده، سپس عبارت «الجملة فعلية» نوشته شود و اگر جمله دارای نقش (محلی از اعراب) باشد، آن را باید عنوان نمود.

نمونه فعل

فعل	مضارع ماضی أمر	لغائب للمتكلم للمخاطب	ثلاثی مجرد ثلاثی مزید رباعی مجرد رباعی مزید	صحیح و سالم صحیح و مضاعف صحیح و مهموز معتل و مثال معتل و أجوف معتل و ناقص	لازم متعداً	مبنی للمعلوم مبنی للمجهول	معرب مبنی
-----	----------------------	-----------------------------	--	--	----------------------------	--	--------------------------

تحلیل صرفی اسم

برای تجزیه اسم به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

۱- اسم از نظر عدد: * مفرد

* مثنی

* جمع: - سالم للمذکر - سالم للمؤنث - تکسیر

* تذکر ۴: متصرف بودن و غیر متصرف بودن اسم باید مشخص گردد که اگر غیر متصرف باشد دیگر نیازی به «مفرد، مثنی، جمع» نیست. همچنین اگر اسم متصرف جمع مکسر باشد، باید مفرد آن نیز داخل پراتز مشخص گردد.

۲- اسم از نظر جنس: * مذکر

* مونث: حقیقی - مجازی - معنوی (حقیقی و مجازی) - لفظی

۳- جامد یا مشتق بودن همراه با نوع مشتق و مصدر آن:

- اسم فاعل - اسم مفعول - اسم مکان - اسم زمان

- اسم مبالغة - صفت مشبیهة - اسم تفضیل - اسم آلت

* تذکر ۵: در صورت جامد بودن اسم، مصدر یا غیر مصدر بودن آن باید مشخص گردد که اگر مصدر بود، مجرد یا مزید بودن فعل آن، باید مشخص گردد.

۴- نکره یا معرفه بودن همراه با ذکر نوع معرفه. و در صورت نکره بودن، مخصصة یا عام بودن آن، مشخص گردد

۵- معرب یا مبنی بودن همراه با ذکر نوع بناء

۶- اسم از نظر صرف (مقصور، ممدود، منقوص، صحیح الآخر)

۷- منصرف و غیر منصرف بودن اسم معرب

ترکیب اسم: در ترکیب اسم باید نقش کلمه مشخص گردد. همچنین اگر کلمه‌ای، مبتدا، اسم افعال ناقصة، اسم حروف مشبیهة بالفعل و... است، ذکر عبارت «الجملة اسمیة» ضروری است و اعراب آن کلمه مشخص گردد که چه نوع اعرابی دارد (تقدیری، محلی، ظاهری)

نمونه تجزیه اسم

منصرف	مقصور	معرب	معرفه	جامد	مذکر	مفرد	اسم متصرف
	ممدود					مثنی	اسم غیر متصرف
	منقوص					جمع	
غیر منصرف	صحیح الآخر	مبنی	نکره	مشتق	مونث		

تحلیل صرفی حرف

در تجزیه حرف به سه مورد زیر اشاره می‌کنیم

۱- نوع حرف ۲- عامل یا غیر عامل بودن ۳- نوع بناء

و حال برای آشنایی و یادگیری بهتر، نمونه‌هایی از تجزیه و ترکیب‌های مهم را ذکر می‌کنیم:

* **نمذج (۱)**

« الجزَعُ لا یدفعُ القدرَ »

ال: حرف تعریف، غیر عامل، مبنی علی السکون

جزع: اسم، مفرد، مذکر، جامد و مصدر، مُعَرَّفُ بِالْ، معرب، صحیح الآخر، منصرف/ مبتدا و مرفوع و الجملة اسمیة

لا: حرف نفی، غیر عامل، مبنی علی السکون

یدفعُ: فعل مضارع، للغائب، مجرد ثلاثی، صحیح و سالم، متعد، مبنی للمعلوم، معرب/ فعل مرفوع و فاعله الضمیر المستتر فیهِ جوازاً تقدیره: هو مرجعه:

الجزع و الجملة الفعلیة و خبر و مرفوع محلاً

القَدَرُ: اسم، مفرد، مذکر، جامد غیر مصدر، مُعَرَّفُ بِالْ، معرب، صحیح الآخر، منصرف/ مفعول به منصوب

* تذکر ۶: نکته مهمی که در تجزیه و ترکیب فوق نهفته، اعراب «لا یدفع» است که نقش‌پذیر و دارای محلی از اعراب است.



مدرسان شریف

فصل سیزدهم

«روش‌هایی در ترجمه»

درسنامه: مراحل ترجمه



آنچه ذهن دانشجو را، بویژه در شروع کار عملی ترجمه، به خود مشغول می‌دارد این است که چگونه کار عملی ترجمه را آغاز کند، و نخستین کاری که هنگام ترجمه یک متن باید انجام دهد چیست؟ آیا باید پس از خواندن جمله‌ی اول و فهمیدن آن، بی‌درنگ ترجمه را شروع کند؟ آیا باید پس از خواندن اولین پاراگراف، اقدام به ترجمه نماید؟ آیا لازم است تمام متن را بخواند و سپس ترجمه را آغاز کند؟ آیا برای هر کلمه‌ای که معنای آن را نمی‌داند باید به فرهنگ دوزبانه مراجعه کند؟ آیا لازم است برای کلماتی که از قبل معنای آنها را می‌دانسته، دوباره به فرهنگ لغت مراجعه کند؟ راه درست استفاده از فرهنگ لغت در ترجمه کدام است؟

برای ارائه ترجمه‌ای خوب، دقیق و رسا، مترجم باید مراحل کار عملی ترجمه را بداند و به گونه‌ای قانونمند، کار ترجمه را آغاز کرده، به انجام رساند:

- ۱- **خواندن متن:** برای آنکه تصویری کلی نسبت به موضوع متن پیدا کنید، یک بار آن را بخوانید. بسیاری از دانشجویان، بدون آنکه متن را به طور کامل بخوانند، هر جمله را بدون در نظر گرفتن ارتباط آن با کل متن ترجمه می‌کنند.
- ۲- **مشخص کردن کلمه‌های ناآشنا:** کلمه‌های ناآشنای متن را به روش زیر می‌توان مشخص کرد:
 - الف) دور تمام کلمه‌هایی که معنای آنها را نمی‌دانید و نمی‌توانید از متن، حدس بزنید، خط بکشید.
 - ب) زیر کلمه‌هایی که قبلاً معنای آنها را می‌دانستید، ولی اکنون فراموش کرده‌اید، دو خط بکشید.
 - ج) زیر کلمه‌های ناآشنا که معنای آنها را می‌توانید از متن حدس بزنید، یک خط بکشید.
- ۳- **استفاده از فرهنگ لغت:** به فرهنگ لغت مراجعه کنید و معنای کلمه‌هایی را که قبلاً مشخص کرده‌اید پیدا کنید. بهتر است ابتدا از فرهنگ یک‌زبانه و سپس از فرهنگ دوزبانه استفاده کنید، زیرا فرهنگ دوزبانه شما را برای یافتن معادل دقیق، یاری می‌دهد و فرهنگ یک‌زبانه شما را با روح زبان آشنا می‌کند.
- ۴- **ترجمه‌ی کتبی:** ترجمه‌ی خود را بنویسید. بی‌تردید ترجمه در این مرحله، پس از گذر از سه مرحله‌ی پیشین، بسیار ساده‌تر از ترجمه‌ی ابتدا به ساکن است. یک خط در میان بنویسید تا جای کافی برای تصحیح و ویرایش داشته باشید.
- ۵- **بازخوانی و ارزیابی ترجمه:** ترجمه‌ی خود را به طور دقیق با متن اصلی مقابله کنید تا مطمئن شوید چیزی از قلم نیفتاده است. در این مرحله می‌توانید از رعایت جنبه‌هایی چون نوع، سبک و مخاطب متن که در مرحله اول گفتیم، اطمینان حاصل کنید. بهتر است یک یا دو روز یا حداقل چند ساعت، ترجمه را کنار بگذارید و به آن فکر نکنید؛ به عبارت دیگر خود را از دغدغه‌ی ترجمه رها کنید. این کار باعث می‌شود مطالب و نکات تازه‌ای در زمینه‌ی متن ترجمه به ذهن شما خطور کند که به روانی و شیوایی متن ترجمه کمک می‌کند.
- ۶- **ویرایش:** هر نوشته باید از جنبه‌های گوناگون محتوا، بیان، دقت، نظم، آراستگی، علائم نگارش و دستوری بازبینی شود. به این بازبینی در اصطلاح ویرایش یا ویراستاری می‌گویند.

انواع متن

انواع متن بر اساس هدف و انگیزه نویسنده از نوشتن متن به دو گونه کلی تقسیم می‌شود:

الف - متن‌های اطلاعاتی ب - متن‌های توصیفی

در متن‌های اطلاعاتی، زبان وسیله‌ای برای بیان نیازهای روزمره و یا گزارش حوادث یا توضیح یا تعلیم و به طور کلی، اطلاع‌رسانی است. اخبار، گزارش‌ها، مقاله‌های علمی و فنی، درسنامه‌ها، متن‌های مذهبی و حقوقی، قراردادهای، اطلاعیه‌ها و متون تحلیلی از بارزترین متن‌های اطلاعاتی به شمار می‌آیند؛ اما در متن‌های توصیفی، زبان وسیله‌ی توصیف احساس یا صحنه و یا رویداد خاص است. هدف از نوشتن متن‌های توصیفی این است که تأثیر یا احساس خاصی را در خواننده بوجود آورد؛ به عبارت دیگر در متن‌های توصیفی سعی می‌شود اطلاع‌رسانی به گونه‌ای باشد که در خواننده تأثیر گذارد. بارزترین نمونه‌ی این متن‌ها، متون ادبی است.



(الهیات - سراسری ۹۶)

کلمه مثال ۱: «قال یا هارون؛ ما منعک إذ رأیتهم ضلّوا أَلَّا تَتَّبِعَن»؛ گفت ای هارون؛

- ۱) وقتی دیدی که آنها گمراه شده‌اند، چه چیز تو را از متابعت من بازداشت!
- ۲) وقتی آنها را دیدی که گمراه شده‌اند، چه چیزی مانع تو شد که از من پیروی کنی!
- ۳) چون دیدی که آنان به راه ضلالت می‌روند، چه چیزی مانع تبعیت تو از من شد!
- ۴) چون آنان را دیدی به راه ضلالت می‌روند، چه چیز مانع این شد که از من پیروی نکنی!

پاسخ: گزینه «۳» ما مَنَعَكَ: چه چیزی مانع تو شد / إذ: زمانی که / رأیتهم: آن‌ها را دیدی / ضلّوا: گمراه شده‌اند / أَلَّا تَتَّبِعَن: که از من پیروی کنی. با توجه به ترجمه واژگان فوق گزینه (۳) صحیح است.

در گزینه (۱) ضمیر «هم» در فعل «رأیتهم» نقش مفعولی دارد: «آن‌ها را دیدی»، اما در این گزینه به اشتباه به صورت «فاعل» ترجمه شده «آن‌ها گمراه شده‌اند» که نادرست است. در گزینه‌های (۲ و ۴) فعل «ضلّوا» ماضی است و باید به صورت گذشته یعنی «گمراه شده‌اند» ترجمه شود که به اشتباه به صورت مضارع «راه ضلالت می‌روند» ترجمه شده و نادرست است.

(الهیات - سراسری ۹۵)

کلمه مثال ۲: «قال هذا فراقُ بینی و بینک، سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِيلِ ما لِمَ تَسْتَطِعُ علیه صبراً»: گفت...

- ۱) فراق بین من و بین تو این است، تو را از تأویل آنچه بر آن نتوانی صبر کردن باخبر خواهم ساخت!
- ۲) فراق بین من و تو همین است، تأویل آنچه را نمی‌توانی بر آن صبر پیشه کنی به تو خبر خواهم داد!
- ۳) این جدایی بین من و تو است، تو را بر تأویل آنچه نتوانستی بر آن صبر پیشه کنی آگاه خواهم ساخت!
- ۴) این جدایی، بین من و بین تو است، تأویل آنچه را نتوانستی بر آن صبر پیشه کنی به تو خبر خواهم داد!

پاسخ: گزینه «۳» فراق: جدایی / سَأُنَبِّئُکَ: تو را آگاه خواهم ساخت / لِمَ تَسْتَطِعُ: نتوانستی. با توجه به ترجمه واژگان فوق، گزینه ۳ صحیح است.

در گزینه ۱ عبارت «نتوانی صبر کردن» نادرست ترجمه شده است. در گزینه ۲ عبارت‌های «همین»، «نمی‌توانی» و «خبر خواهم داد» نادرست ترجمه شده‌اند و در گزینه ۴ گذاشتن علامت ویرگول میان دو واژه «جدایی» و «بین» نادرست است و همچنین «خبر خواهم داد» نیز نادرست ترجمه شده است. نکته: هرگاه حرف جزم «لم» به همراه فعل مضارع بیاید به صورت ماضی منفی یا ماضی نقلی منفی ترجمه می‌شود، مانند: لم + تستطع: نتوانستی بنابراین دو گزینه ۱ و ۲ نادرست‌اند.

کلمه مثال ۳: «من أبعض الخلاق إلى الله رجلٌ قَمَشَ جهلاً، مَوْضِعٌ فی جهالِ الأُمَّةِ، عمٌ بما فی عقد الهدنة، قد سَمَّاهُ أشباه النّاسِ عالماً و لیس به!»: (الهیات - سراسری ۹۴)

- ۱) منفورترین مردم نزد خدا کسی است که مشتکی نادان گردآوری کرده و جاهلان به او جایگاهی داده‌اند، از مشاهده صلح و آشتی کور است، انسان‌نمایان عالمش می‌دانند درحالی که نمی‌دانند!
- ۲) از جمله مبعوض‌ترین مخلوقات نزد خدا شخصی است که جهل را در خود جمع کرده، در بین نادانان امت به هر سو شتابنده است، نسبت به آنچه در پیمان صلح است، کور است. مردم‌نمایان او را عالم نامیده‌اند درحالی که چنین نیست!
- ۳) از جمله مردمی که موجب خشم خداست مردی است که جهل و نادانی را به دوش می‌کشد و جایگاه او بین نادانان خوب است، از دیدن آشتی و صلح بیزار است، گروهی آدم‌نما او را عالم می‌خوانند اما اصلاً هیچ علمی ندارد!
- ۴) بعضی مردم نزد خدا بسیار مورد بغض و نفرتند، مثل آن شخصی که دانسته‌هایش نادانی است و با همان بین جاهلان امت جایگاهی کسب کرده و از آنچه صلح و دوستی باشد گریزان است، گروهی به ظاهر انسان او را دانا می‌دانند درحالی که جاهل است!

پاسخ: گزینه «۲» أبعض: منفورترین، مبعوض‌ترین / الخلاق: مخلوقات / قَمَشَ: جمع کرده است / مَوْضِعٌ: شتابنده / جُهال: نادانان / عمٌ: (عمی) کور / عقد: عهد، پیمان / الهدنة: صلح و آشتی / سَمَّاهُ: او را نامیدند / أشباه الناس: گروهی آدم‌نما، مردم‌نمایان / و لیس به: درحالی که چنین نیست. با توجه به ترجمه واژگان فوق، گزینه ۲ صحیح است.

در گزینه ۱ واژه «من: از» ترجمه نشده و واژه «جهل» را به اشتباه «نادان» ترجمه کرده است. همچنین واژه «عقد: پیمان» در عبارت، ترجمه نشده است. در گزینه ۳ واژه «أبعض» را که اسم تفضیل است به اشتباه «موجب خشم خداست» ترجمه نموده و همچنین عبارت‌های «خوب است»، «بیزار است» و «هیچ علمی ندارد» نادرستند.

و در گزینه ۴ واژه «أبعض» را به اشتباه «بسیار مورد بغض و نفرتند» ترجمه نموده و همچنین عبارت‌های «به دوش می‌کشد»، «گریزان است» و «در حالیکه جاهل است» نادرستند.